

الگوی ارتباط والد - فرزند، مدل نظری فرزندپروری بر مبنای هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی^۱

فریبرز باقری^۲

چکیده

نحوه تربیت والدین از مهم‌ترین علل اثرگذار بر زندگی هر فرد است. با ارائه مدل‌های نظری از سبک‌های مختلف فرزندپروری و عوامل مؤثر بر آن، سعی می‌شود تا سازوکارهای این تأثیر و تأثر شناسایی و پیامدهای آن مهار شود. همانند سایر نظریه‌های علمی، این مدل‌ها نیز تابع نوع هستی‌شناسی و انسان‌شناسی نظریه‌پردازان آن‌ها هستند که غالباً متعلق به جامعه غرب، تجربیات تاریخی آنان و متأثر از نگرش‌های حاکم بر آن جوامع است. ناهمخوانی‌های این نظریه‌ها با برخی واقعیات تجربی، پیامدهای منفی اهداف تربیتی مندرج در آن‌ها برای جوامع غرب و ناهمخوانی این مدل‌ها با مبانی فکری و ارزشی جامعه ایرانی، ایجاب می‌کند نظریه‌های فرزندپروری و مبانی آن‌ها مورد بازنگری قرار بگیرد و مدل‌های بومی مبتنی بر نگرش اسلامی و تجربیات خاص جامعه ایرانی ابداع شود. هدف مقاله حاضر ارائه مدل نظری از فرزندپروری با این دو ویژگی است. به این منظور در بخش نخستین مقاله، سیر تحول مدل‌های نظری سبک فرزندپروری، مبانی نظری، فکری و فرهنگی و تبعات آن به اختصار شرح داده می‌شود. در بخش دوم، ساختار مدل نظری الگوی ارتباط والد - فرزند به‌عنوان الگویی بومی و مبتنی بر اندیشه اسلامی، توضیح داده خواهد شد. مفروضه‌های این مدل درباره برخی از ویژگی‌های عمومی انسان تکیه بر تحلیل محتوای کیفی آیات مرتبط با انسان‌شناسی قرآن و شبکه معنایی واژه‌های کلیدی در این آیات دارد.

واژگان کلیدی

ارتباط والد - فرزند، الگوی فرزندپروری، رویکرد ماده‌گرایی، رویکرد اسلامی

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۷/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۱۹

۲- استادیار گروه روانشناسی بالینی و عمومی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران F_Bagheri1390@Yahoo.com

مقدمه

نحوه تربیت والدین از مهم‌ترین و بادوام‌ترین علل اثرگذار بر جنبه‌های مختلف زندگی هر فرد است؛ همانند تحول مهارت‌های شناختی (داونز^۱، ۲۰۰۸م؛ استونس و نویل^۲، ۲۰۰۸م) شکل‌گیری وضعیت هویت (مک‌براید و رین^۳، ۱۹۹۷م، ص ۱۷۷)، هویت جنسی و کیفیت روابط جنسی در بزرگسالی (لوش هاسل بارت^۴، ۱۹۸۷م، ص ۵۳۵) و بسیاری جنبه‌های دیگر. پژوهش‌های بی‌شماری مؤید اهمیت نحوه تربیت والدین بر وضعیت سلامت روان فرزندان است. به‌طور مثال می‌توان اشاره کرد به اختلال اضطرابی (بوردن^۵، ۲۰۰۶م، ص ۴۸۶) خوردن (ماتسوموتو^۶، ۲۰۰۹م، ص ۴۲)، پرخاشگری، شخصیت ضد اجتماعی، سوء مصرف مواد و بزهکاری و افسردگی (سیگل من^۷، ۲۰۰۹م، ص ۴۹۷-۴۷۹).

به مدد طبقه‌بندی و تشخیص الگوی‌های مختلف سبک فرزندپروری^۸ و مطالعه عوامل مؤثر بر آن همانند تحولات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی (کلر^۹، ۲۰۱۱م، ص ۶) سعی شده است که ساز و کارهای این تأثیر و تأثر مورد شناسایی قرار گیرد و پیامدهای آن مهار شود. منظور از سبک فرزندپروری در غالب منابع، مجموعه الگوهایی از نگرش‌ها و رفتارهاست که در والدین و مربیان در حین فعالیت‌های تربیتی قابل شناسایی است (بورن‌شتاین^{۱۰}، ۲۰۰۲م، مقدمه ص VII). برخلاف فلسفه و یا عقاید و مفاهیم تربیتی^{۱۱} که شامل عناصری همانند اهداف و هنجارهای تربیتی، آرمان‌ها و الگوهای الهام‌بخش است و در نتیجه از روی تعمد و قصد صورت می‌گیرد و فرد در برابر آن‌ها هشیار است، سبک فرزندپروری تمامی موضع‌گیری‌ها و روندها، عادت‌ها و تمایل‌هایی را در بر می‌گیرد که والدین یا مربیان در حین امر تربیت از خود نشان می‌دهند، در حالی که در برابر بروز آن‌ها الزاماً نباید هشیار باشند (مایرز^{۱۲}، ۲۰۰۸م، ص ۱۸۵۲). از آن‌جا که فعالیت‌های تربیتی و سبک آن بر نگرش‌های بنیادین افراد استوار است، به همین دلیل از ثبات بالایی برخوردارند.

- 1- Downs
- 2- Stevens & Neville
- 3- McBride & Rane
- 4- Losh-Hasselbart
- 5- Borden, J.
- 6- Matsumoto, David
- 7- Sigelman
- 8- parenting style
- 9- Heidi Keller
- 10- Bornstein, Marc H.
- 11- educational Philosophy, educational concept
- 12- David G. Myers

پیشینه مطالعه سبک فرزندپروری

اهمیت نحوه تربیت برای سیر تحول و شکل‌گیری شخصیت، همواره در طول تاریخ در منابع فلسفی (اعرافی، بهشتی، فقیهی و ابوجعفری، ۱۳۸۱، از ص ۶۹ به بعد) و اهمیت نقش والدین همواره در منابع دینی در قالب دستورهای اخلاقی یا جملات حکیمانه مطرح بوده است. مطالعه نظام‌مند موضوع فرزندپروری از دهه‌های آغازین قرن بیستم میلادی شروع شد. کتاب آدلر (۱۹۳۰م) با عنوان تربیت کودک^۱، از آثار پیشگام در این حوزه محسوب می‌شود که وی در آن عناصری از نظریه فردنگر^۲ خود را برای تبیین تحول کودک و تربیت او در خانه و مدرسه به کار گرفت. وی در این اثر سه الگوی آسیب‌زای تربیتی مبتنی بر سخت‌گیری^۳، نازپروردگی^۴ و مسامحه‌گری^۵ در شکل‌گیری فرم‌های مختلف شخصیت ناهنجار را معرفی کرد. با این حال در غالب منابع تاریخی از کورت لوین^۶ به عنوان بنیان‌گذار تحقیق در حوزه سبک فرزندپروری یاد می‌شود؛ زیرا وی پس از مهاجرتش از آلمان به دلیل ظهور فاشیسم، در آستانه نیمه دوم قرن بیستم در آمریکا به همراهی رونالد لیبیت^۷ و رالف وایت^۸ تحقیقات میدانی درباره تأثیر انواع سبک‌های مدیریتی^۹ انجام داد و مطالعات در حوزه تربیتی و سبک فرزندپروری را عمیقاً تحت تأثیر خود قرار داد (مایرز، ۲۰۰۸م، ص ۹۲). بر اساس نتایج به‌دست آمده در این پژوهش، لوین بین سه سبک مدیریت و در نتیجه سه سبک فرزندپروری تمایز قایل شد:

۱- اقتدار فردی^{۱۰} که تصمیم‌گیری در آن تنها توسط یک فرد صورت می‌پذیرد (خودکامه)^{۱۱}؛ ۲- حقوق برابر جمعی^{۱۱} (دموکراتیک) که ویژگی‌های اصلی آن شامل مشورت، تصمیم‌گیری جمعی، امکان اعمال انتقاد و تشویق متقابل می‌شود؛ ۳- آزاد و بی‌عنان^{۱۲} که عدم تعیین تکلیف، فقدان مشارکت مدیر در تصمیم‌گیری گروه و بی‌تفاوتی او در برابر نوع عملکردها از ویژگی‌های اصلی این سبک

- 1- Kindererziehung (child rearing)
- 2- individual psychology
- 3- Überstrenge (over-strict)
- 4- verwohnend (spoiling)
- 5- Vernachlässigende (neglecting)
- 6- Kurt Lewin
- 7- Ronald Lippitt
- 8- Ralph K. White
- 9- leadership styles
- 10- authoritarian
- 11- democratic
- 12- Laissez-faire

هستند. بدین ترتیب به واسطه آثار آدلر و لوین زمینه برای نوع تفکر سنخ‌شناسی^۱ در حوزه مدیریت و سبک فرزندپروری پایه‌گذاری شد که تا دهه هفتم قرن بیستم سبک غالب بود. در دهه چهارم قرن بیستم، آلفرد بالدوین^۲ روش مطالعه‌ای برای تحلیل تعامل والدین با کودکانشان در پژوهش‌های میدانی ابداع کرد که دو دهه بعد مبنای پژوهش‌های گسترده میدانی دایانا بائومریند^۳ (۱۹۶۷م، ص ۴۳) قرار گرفت. نتایج مطالعات بائومریند اثر عمیقی بر پژوهش‌های بعدی در این حوزه گذاشت. نتایج مطالعات وی مؤید سه الگو یا تیپ اصلی الگوی فرزندپروری بود: ۱- اقتدار فردی (خودکامه): با ویژگی‌های تابعیت، تنبیه در صورت سرپیچی، محدودیت در استقلال و عدم امکان بحث و اظهار نظر فرزندان؛ ۲- سهل‌گیر^۴: استقلال فردی، عدم محدودیت برای آزادی، و همزمان نقش غیرفعال والدین؛ ۳- آمرانه^۵: علی‌رغم رعایت نیازها، احترام به آزادی و استقلال فرزند، ولی نگاه والدین اولویت بالاتر دارد و برای تثبیت آن، هم از ابزار استدلال و هم قدرت بهره گرفته می‌شود.

مرور اجمالی مطالعات و مدل‌های نظری که تا دهه هفتم قرن بیستم در حوزه سبک مدیریت و الگوی فرزندپروری ابداع شده است، بیانگر دو ویژگی اصلی تمامی آن‌هاست. اولاً غلبه نوع تفکر سنخ‌شناسی و در نتیجه طبقه‌ای یا الگومدار بودن همه این مدل‌های نظری است. علاوه بر آن تمامی این مدل‌ها تنها به یک بُعد از رفتار والدین توجه خاص داشته‌اند و آن، بُعد کنترل است. همان‌گونه که لوین نشان داد، نحوه مهار و مدیریت جامعه به حوزه خانواده و تربیت نیز قابل تعمیم است. در این میان، از منظر تمام نظریه‌پردازان غرب در پیوستار کنترل، نظام مدیریت مبتنی بر دموکراسی عالی‌ترین شکل مدیریت خانواده و جامعه تشخیص داده شده است (مایرز، ۲۰۰۱م، ص ۹۲۲). زیرا حد تعادل است بین بی‌اعتنایی، سهل‌گیری و بی‌نظمی از یکسو و اقتدار فردی، خودکامگی و استبداد از سوی دیگر. همان‌گونه که در ادامه نیز شرح داده خواهد شد، گرایش نظریه‌پردازان غرب به نظام سیاسی و اجتماعی دموکراتیک به عنوان نظام ایده‌آل و به‌خصوص اهمیت مقوله کنترل برای آنان و در نتیجه انطباق مدل‌های نظریشان با این نگرش نمی‌تواند بی‌تأثیر از تحولات بزرگ سیاسی، اجتماعی و فکری در مغرب زمین باشد.

1- typology

2- Alfred L. Baldwin

3- Diana Baumrind

4- permissive

5- authoritative

از دهه هفتم قرن بیستم، نوع تفکر سنخ‌مدار در مطالعات الگوی فرزندپروری به تدریج مورد انتقاد قرار گرفت. پژوهش‌هایی که بر اساس طبقه‌بندی سه‌گانه الگوی فرزندپروری باثوم‌ریند در آن دوران انجام می‌یافتند، پیوسته به این کاستی اشاره می‌کردند که مشخص نیست کدام بُعد از رفتارهای والدین و مربیان کدام پیامدهای تربیتی را به دنبال دارد. به همین دلیل آن‌ها پیشنهاد کردند که به جای تفکر سنخ‌مدار و ارائه صرفاً طبقات یا الگوها، به آن ابعادی توجه شود که مبنا و اساس این طبقه‌بندی هستند (وایس و شوآرتز^۱، ۱۹۹۶م، ص ۲۱۰). مدل نظری را که یک روان‌شناس آمریکایی به نام شیفر^۲ (۱۹۵۹م، ص ۲۴۱) بر اساس مشاهدات خود که از تعامل کودکان ۱ تا ۳ ماهه با مادرانشان برای اولین بار ابداع کرد، می‌توان پیشگام این حرکت تلقی نمود. دو بعدی که در مدل شیفر مطرح شدند شامل ۱- حمایت عاطفی (پذیرش در مقابل ترد)؛ ۲- کنترل (سهل‌گیر در مقابل سخت‌گیر) است. با تلفیق این دو بعد، چهار نوع الگوی فرزندپروری به دست می‌آید که شامل: ۱- پذیرنده سخت‌گیر؛ ۲- پذیرنده سهل‌گیر؛ ۳- طرد کننده سخت‌گیر؛ ۴- طرد کننده سهل‌گیر است. پرسش‌نامه‌ای که بر اساس این مدل ساخته شده است، همچنان از اعتبار و کارایی بالایی برخوردار است. مدل نظری دیگری که در آلمان توسط تائوش و تائوش^۳ (۱۹۷۰م، ص ۲۱۴-۳۱) ارائه شد، گام دیگری برای ارائه مدل‌های بُعدمدار در حوزه رفتارهای تربیتی بود. بر اساس این مدل رفتارهای تربیتی را می‌توان بر اساس دو بعد تقسیم کرد: ۱- بُعد رهبری (کنترل، اقتدار)؛ ۲- بُعد عاطفی (گرمی، مهر، دلبستگی).

تلاش یک گروه از روان‌شناسان در شهر ماربورگ آلمان در اوایل دهه هفتم قرن بیستم میلادی، گامی در راستای ایجاد نظم در ابعاد رفتارهای تربیتی والدین و به‌خصوص تحکیم مبانی نظری آن محسوب می‌شود. اشتایف، هرمان و اشتیکر^۴ (۱۹۷۳م، ص ۱۱۵-۲۵) بر مبنای ویراست تغییر یافته نظریه دوعاملی یادگیری مارور^۵، مدل نظری فرزندپروری دو بعدی را ابداع کردند که در آن دو بعد اصلی رفتار والدین شامل ۱- حمایت^۶؛ ۲- سخت‌گیری^۷ بود. تحکیم نظری ابعاد رفتار والدین به مدد نظریه‌های یادگیری موجب شد که مدل‌های بعدی بر این تقسیم‌بندی تکیه بیشتری داشته باشند.

-
- 1- Weiss & Schwarz
 - 2- Schaefer
 - 3- Anne-Marie Tausch & Reinhard Tausch
 - 4- Stapf, Herrmann & Stäcker
 - 5- Orval H. Mowrer
 - 6- Unterstuetzung (encouragement)
 - 7- Strenge (strictness)

اوایل دهه هشتم قرن بیستم، مکوبی و مارتین^۱ (۱۹۸۳م، ص ۱۰۲-۱) ویراست تکامل یافته دو بعدی از نظریه سنخ مدار باثومریند ارائه کردند. این مدل، رفتارهای والدین را در چهار سنخ طبقه بندی کرد که تا امروز همچنان به عنوان یکی از معتبرترین و کاربردی ترین مدل های نظری درباره الگوهای فرزندپروری والدین محسوب می شود.

این چهار سبک فرزندپروری شامل: ۱- مستبدانه^۲؛ ۲- سهل گیرانه^۳؛ ۳- مسامحه کارانه^۴؛ ۴- مقتدرانه^۵ مقتدرانه^۵ است و هر یک از این الگوها، ترکیبی از دو بعد پاسخگویی^۶ و توقع مندی^۷ هستند. باثومریند ریند (۱۹۸۹م، ص ۳۴۹) نیز ویراست جدید و اصلاح شده ای از مدل نظری خود ارائه کرد که با مدل مکوبی و مارتین شباهت بسیار داشت. هر دو مدل تحول سالم فرزندان را محصول ترکیب سالمی از کنترل و پاسخگویی می دانند.

از اواخر دهه هشتم قرن بیستم به تدریج نتایج مطالعات برخی پژوهشگران نشان داد که برخلاف نگرش حاکم بر الگوهای فرزندپروری، کیفیت تربیت کودکان صرفاً محصول نگرش و رفتار تربیتی والدین نیست؛ بلکه فرایند تربیت، یک رابطه دوسویه^۸ است (گریوسیک، گوندائو^۹ ۱۹۹۴م، ص ۴؛ کوزاینسکی^{۱۰}، ۲۰۰۳م، ص ۱۳۶) و در نحوه تعامل بین والدین و فرزندان، ویژگی های فرزندان نیز نقش ایفا می کند و بر همین اساس، فرزند در سیر تحول خود فعالانه دخالت دارد (لویس^{۱۱}، ۱۹۹۷م، ص ۲۲). تفاوت این نگرش جدید با رویکرد الگوی فرزندپروری در عبارات تعامل والدین و فرزندان^{۱۲} و ارتباط والدین و فرزندان^{۱۳} انعکاس یافته است که در مدل های نظری (همانند نظریه اجتماعی شدن گریوسیک، گوندائو، ۱۹۹۴م، ص ۴؛ مدل نظری ارتباط والدین و فرزندان جرارد^{۱۴}، ۱۹۹۴م، ص ۷)، ابزارهای سنجش (همانند رابترز^{۱۵}، ۲۰۰۱م، ص ۴۶) و یا

- 1- Eleanor Maccoby & John A. Martin
- 2- authoritarian
- 3- permissive
- 4- Unengaged, (rejecting-neglecting)
- 5- authoritative
- 6- Responsivness
- 7- demandigness
- 8- bidirectional
- 9- Grusec & Goodnow
- 10- Kuczynski
- 11- Lewis
- 12- Parent-Child Interaction
- 13- parent-child relationship
- 14- Gerard, A. B.
- 15- Roberts, M. W.

مباحث روش‌شناختی (همانند گاردنر^۱، ۲۰۰۰م، ص ۱۸۵) مرتبط با رویکرد جدید به چشم می‌خورد. عناصر اصلی که نقش فعال کودک را در فرایند تربیتی تشکیل می‌دهند، عبارتند از نیازها، مهارت‌های فرزند و نحوه ادراک او از رفتار تربیتی والدین که بر سیر تحول از طریق تقلید^۲ و درونی‌سازی^۳ تأثیر خواهند داشت. از نظر جرارد (۱۹۹۴م، ص ۲) عناصر مهم در ارتباط والد - فرزند عبارتند از ۱- حمایت والدینی^۴؛ ۲- رضایتمندی از والدگری^۵؛ ۳- مشارکت در مسائل فرزندان^۶؛ ۴- ارتباط^۷؛ ۵- چارچوب حدود^۸ والدین؛ والدین؛ ۶- تقویت استقلال فرزند^۹؛ ۷- جهت‌گیری نقش جنسی^{۱۰}.

به طور خلاصه پژوهش‌های میدانی درباره موضوع فرزندپروری از نخستین دهه‌های قرن بیستم آغاز شد؛ در طول این قرن روند نظریه‌پردازی از نوع نگرش سنخ‌مدار به رویکرد بُعدمدار تغییر یافت. علاوه بر آن، مدل‌های نظری به تدریج از تمرکز صرف بر بُعد کنترل (مهارگری، توقع‌مندی) فاصله گرفتند و به بُعد دیگری نیز توجه کردند که گرچه برای آن سازه‌های مختلفی همانند گرمی، حمایت یا پاسخ‌دهی انتخاب شده است، اما به لحاظ موضوع، تفاوت فاحشی با هم ندارند و همگی حول محور پاسخ به نیازهای جسمی و عاطفی انسان می‌گردند. و بالاخره، ساختار تمامی مدل‌های نظری بر اساس دو بعد بنا شده است که یکی از آن‌ها کنترل و دیگری مرتبط با بعد پاسخ‌دهی به نیازهاست. از دهه هشتم قرن بیستم میلادی به بعد، نقش مطلق والدین در سیر تحول کودک نیز نسبی شد و توجه مطالعات، معطوف به متغیرهایی گشت که برای نقش فعالانه کودک و تعیین سیر تحول او حائز اهمیت هستند.

در مدل‌های نظری الگوی فرزندپروری و همچنین در مدل‌های اخیر ارتباط والدین و فرزندان یک هدف خاص تربیتی پی‌گیری می‌شود که در ابتدای قرن بیستم این هدف به صورت تلویحی مطرح بود، ولی به تدریج مبدل به هدف تربیتی گشت که در مدل‌های نظری و منابع تربیتی غربی تصریحاً مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه، ابتدا این هدف و پیش‌زمینه‌های تاریخی آن به اختصار شرح داده خواهد شد.

- 1- Gardner, F.
- 2- Imitation
- 3- internalization
- 4- parental support
- 5- satisfaction of parenting
- 6- involvement
- 7- communication
- 8- limit setting
- 9- autonomy
- 10- role orientation

از منابع مهم اثرگذار بر اهداف تربیتی یک جامعه، ارزش‌ها و نگرش‌های غالب بر فرهنگ آن جامعه هستند که به آن عصر و دوره تاریخی خاص تعلق دارند (مایرز، ۲۰۰۸م، ص ۱۳۳). این ارزش‌ها و نگرش‌ها در ساختار و روابط خانوادگی، زندگی عمومی مردم و ساختارهای اجتماعی آن جامعه انعکاس می‌یابند (کلر، ۲۰۱۱م، ص ۴). گودجانز^۱ (۱۹۹۹م، ص ۱۹۱) معتقد است ساختار هر سبک فرزندپروری با اهداف اهداف تربیتی خاصی تناسب دارد و هدف الگوی فرزندپروری مقتدرانه/آمرانه به‌عنوان الگوی غالب در جوامع دموکراتیک، استقلال^۲ است. الوین^۳ (۱۹۹۰م، ص ۳۲) و ریملا^۴ (۱۹۸۱م، ص ۵۶) نیز نشان می‌دهند دهند که در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم میلادی، والدین به فرزندانشان بیشتر تمکین، همنوایی، توجه و رعایت دیگران و تلاش برای حفظ سنت‌ها را می‌آموختند. اما مهم‌ترین ارزشی که از اوایل قرن بیستم به بعد، به‌خصوص بعد از تحولات اجتماعی دهه ششم در قالب انقلاب‌های دانشجویی و اصلاحات تربیتی، به‌عنوان هدف تربیتی در خانواده‌های غربی دنبال شد، استقلال فردی و عدم وابستگی بود. دریشنر^۵ (۲۰۰۲م، ص ۱۱) معتقد است که تربیت مدرن، بدون استقلال، غیرقابل تصور است. استقلال، اصلی‌ترین عنصر تمامی نظریات تربیتی در عصر حاضر محسوب می‌شود و در تمامی گفتمان‌های مرتبط با کودکی، آموزش، تدریس و تربیت در چند دهه اخیر نقش کلیدی ایفا می‌کند. بر همین اساس خودتعیین‌گری؟ فردیت؟^۶ مرز بین من - دیگران و تحقق آن از همان اوان کودکی از طرق مختلف مانند رعایت حیطه خصوصی و امتناع از وابستگی عاطفی، از هنجارهای مهم اجتماعی جامعه غربی هستند. یکپارچگی عاطفی در روابط مادر و فرزند با فرهنگ شرقی از منظر هنجارهای فرهنگ غربی خطری برای محو شدن مرز من - دیگران تلقی می‌شود و به همین دلیل عامل تقابل و تعارض فرهنگی بین مهاجران و شهروندان اروپایی محسوب می‌گردد (کلر، ۲۰۱۱م، ص ۱۳۶). از این رو برخلاف بسیاری از فرهنگ‌های شرقی همانند ترکی و هندی که گذاشتن لقمه در دهان کودک نشانه‌ای از محبت و توجه است، در جوامع غربی رفتاری آسیب‌زا قلمداد می‌گردد (همان‌جا). والدین غربی به طور مثال به فرزندان خود می‌آموزند که کودک در تصمیم‌هایش بیشتر به نیازها و امکانات خود توجه داشته باشد و والدین موظف به جبران خطاها و حل مشکلات ناشی از عدم رعایت این اصل نیستند؛ فرزندان از نظرات خود تبعیت کنند، از همان ابتدای تولد باید در اتاق شخصی خودشان و جدا از والدین بخوابند،

1- Herbert Gudjons
 2- autonomy
 3- Alwin
 4- Remley
 5- Elmar Drieschner
 6- self-determination, self-direction
 7- individuality

در طول روز خدمتکار کودک یا مؤسسات تربیتی، مسؤولیت اصلی نظارت بر کودکان را دارند (مایرز^۱، ۲۰۰۸م، ص ۱۳۴).

زمینه‌های فکری، فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی برای تبدیل استقلال به‌عنوان هدف اصلی تربیت انسان مدرن در حوزه فرهنگی غرب در طول چند قرن اخیر، به‌تدریج و در گام‌های متعدد از آغاز رنسانس تا امروز پایه‌گذاری شده است. از منظر خودانگاره تاریخی غرب، رهایی از نظام اقتصادی و اجتماعی فئودالیسم و بعد از آن انقلاب فرانسه و پایان پذیرفتن حکومت مطلقه پادشاهی از گام‌های مهم تاریخی او در مسیر استقلال و تعیین سرنوشت خود بوده است (کورنر، ۱۹۸۴م، ترجمه فولادوند، ۱۳۸۰، ص ۲۱). کاهش تدریجی نفوذ کلیسا، اعتقادات و ارزش‌های دینی، مهم‌ترین مرحله در مسیر رهایی او از وابستگی به دستگاه کلیسا، به جزم‌ها و ارزش‌های دینی و نظام تربیتی آن تلقی می‌گردد (دریشنر^۲، ۲۰۰۷م، ص ۲۷). در این مسیر حرکت انسان‌گرایی^۳ و نگرش انسان‌محوری^۴ به‌عنوان به‌عنوان اصلی‌ترین شاخص‌های تمدن غربی (کریستلر^۵، ۱۹۱۴م، ص ۷۵)، انسان را در مرکز پرگار وجود قرار داد بدین معنا که مسائل و نیازهایش و پاسخگویی به آن‌ها باید محور توجه علم و تربیت باشد و همچنین حل مشکلات، تنها با دست‌ان خود انسان امکان‌پذیر است. در این مسیر، کانت و جنبش روشنگری^۶، آموزش و تعلیم را آغاز به‌کارگیری تفکر و عقلانیت و خروج انسان از هرگونه صغیری فکری و وابستگی، معنا کرد و از این رو هدفش آزادی انسان از تمامی بندها به مدد عقلایی‌سازی^۷ هستی بود (دریشنر^۸، ۲۰۰۷م، ص ۲۱). موفقیت‌های چشم‌گیر علوم تجربی در حل مسائل ملموس اجتماعی برای او شواهدی بودند که تنها به مدد تجربه می‌توان طبیعت را تسخیر کرد و از محدودیت‌های آن رهایی یافت. بر همین اساس، مدرنیته (و مراحل مختلف آن) تنها یک دوره تاریخی نیست؛ بلکه به بیان هابرماس^۹ یک پروژه ناتمام تاریخی محسوب می‌شود که در این پروژه، انسان در پی تحقق اهداف حرکت روشنگری یعنی تحقق خودباوری، خودتعیین‌گری و خودشکوفایی است (هابرماس، ۱۹۸۳م، به نقل از نونر وینکلر^{۱۰}، ۱۹۹۱م، ص ۱۱۳). در یک جمع‌بندی، آزادی انسان از منظر

- 1- David G. Myers
- 2- Elmar Drieschner
- 3- humanism
- 4- anthropocentric
- 5- Kristeller
- 6- enlightenment
- 7- rationalization
- 8- Elmar Drieschner
- 9- Juergen Habermas
- 10- Nunner-Winkler

خودانگاره غربی به معنی رهایی از تمامی جزم‌ها و جبرهای دینی، اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی و طبیعی و استوار بر این باور است که به مدد عقلانیت (علم) و تجربه، در سطح فردی و اجتماعی می‌توان عالم طبیعت را لجام زد و آن‌گونه زندگی کرد که دلخواه اوست و به استقلال و خودشکوفایی دست یافت.

غلبه فلسفه تربیتی عمل‌گرایی^۱ در قرن نوزدهم و بیستم به دست چارلز سندرز پیرس^۲ و ویلیام جیمز^۳، جان دیویی^۴ نمی‌تواند بی‌ارتباط با تحولاتی باشد که توصیف آن رفت؛ زیرا در این فلسفه تربیتی نیز تجربه فردی - به‌عنوان شرط استقلال - نقش محوری ایفا می‌کند. از نظر دیویی به‌عنوان برجسته‌ترین نماینده فلسفه عمل‌گرا، هدف مربی حمایت برای کسب تجربه از طریق تعامل و آزمایش به منظور ساختن تجربیات فردی و بازسازی مداوم تجربیات^۵ است (کیلانی، ترجمه ربیعی، ۱۳۸۹، ص ۶۶).

کیلر (۲۰۱۰، ص ۱۰) می‌گوید که برخلاف نظام‌های سنتی و روش تربیتی آن که اجتماع، قبیله، خاندان و فامیل و منافع آن‌ها ارجح بر فرد هستند، تبدیل استقلال به‌عنوان هدف تربیتی غالب در جوامع غربی به این معناست که فرد، آرزوها، نیازها، برنامه‌ها و اهداف او محور قرار می‌گیرد. با توجه به مفهوم استقلال به این معنا و متأثر از تحولاتی که شرح آن رفت، بدیهی است که در تعاملات و زندگی اجتماعی علایق شخصی در اولویت بالاتری از رفاه و سعادت جمعی قرار گیرد، روش کنترل بیرونی برای دفاع از منافع جمعی بر کنترل درونی پیوسته اهمیت و ضرورت بیشتری پیدا کند، خودخواهی و رقابت در طول قرن بیستم مبدل به موضوع‌های مهم جوامع غربی بشوند و به‌خصوص نهاد خانواده و به‌خصوص تولد فرزند و تربیت مورد تهدید جدی قرار بگیرد. در پاسخ به کتاب بسیار موفق یوزف کریشنر^۶ اتریشی تحت عنوان^۷ هنر خودخواه بودن که سال ۱۹۷۶م منتشر شد و به جای جای مراعات و مدارا کردن، رمز موفقیت و خودشکوفایی را رهایی از نظر دیگران و خودخواه بودن اعلام کرد، پرشت^۸ (۲۰۱۰، ص ۵) در مقدمه کتاب خود با عنوان هنر خودخواه نبودن^۹ می‌گوید:

آن نقاط ضعفی که کریشنر قصد نابودی آن‌ها را داشت، امروزه به صورتی دردناک کمبودشان را

-
- 1- Pragmatism
 - 2- Charles Sanders Peirce
 - 3- William James
 - 4- John Dewey
 - 5- Continuous Reconstruction
 - 6- Josef Kirschner
 - 7- Die Kunst, ein Egoist zu sein
 - 8- Richard David Precht
 - 9- Die Kunst, kein Egoist zu sein

حس می‌کنیم: مراعات، حیا، خیرخواهی و فروتنی... .. امروزه تردید جدی در این باره وجود دارد که آیا نظام اجتماعی مبتنی بر خودخواهی و سود شخصی، نظامی موفق خواهد بود.

واژه جامعه آرنجی^۱ که شاید نزدیک‌ترین معادل آن در زبان فارسی لغت بزن و برو باشد، سال ۱۹۸۲م به عنوان لغت سال^۲ کشور آلمان برگزیده شد (کوادرر و مایر^۳، ۲۰۰۳م، ص ۷۴). انتخاب این واژه، واژه، در حقیقت اعتراضی به این واقعیت اجتماعی بود که تنها راه پیشرفت در یک جامعه مبتنی بر خودخواهی و رقابت، واپس راندن دیگران با نوک تیز آرنج‌ها باید باشد.

از نیمه دوم قرن بیستم، میزان آمادگی برای تشکیل خانواده و باروری^۴ در کشورهای غربی در حد حد قابل توجهی کاهش یافت و دوربریتز^۵ (۲۰۱۲م، ص ۱۳۹) مدیر پژوهش جمعیت شناختی آلمان دو عامل اصلی امتناع از فرزندآوری در جامعه آلمان را که در پژوهش ملی به آن دست یافته‌اند، اولاً - میل به خودشکوفایی شغلی؛ ثانیاً - ترس از کاهش کیفیت زندگی به معنی چشم‌پوشی از لذت‌ها نام - برد. با توجه به این که مشکل امتناع از فرزندآوری پایه‌های فکری و فرهنگی دارد، می‌توان انتظار داشت که آمارهایی مشابه در دیگر کشورهای غربی هم وجود داشته باشد.

اشنی‌ویند (۲۰۰۰م، ص ۶-۴)، استاد روان‌شناسی مونیخ در کتاب خود تحت عنوان آزادی محدود^۶، فهرست طولانی از اختلالات روانی، رفتاری به‌ویژه سرپیچی، حرف‌ناشنوی، پرخاشگری و اضطراب در کودکان را نام برد که بر اساس پژوهش‌های انجام شده از نیمه قرن بیستم به صورت نگران‌کننده‌ای افزایش یافته‌اند و محصول آزادی بیش از حد هستند.

حاکمیت خودخواهی و رقابت در جوامع غربی صرفاً پیامدهای یک جریان اجتماعی و تاریخی نیست؛ بلکه ریشه در نوع هستی‌شناسی و انسان‌شناسی حاکم بر علم و تفکر این جوامع در دوران مدرن دارد که جوامع غیرغربی را نیز تحت سیطره خود درآورده است. داوکینز^۷ شاگرد تین‌برگن^۸ زیست‌شناس معروف و برنده جایزه نوبل در کتاب معروف خود تحت عنوان ژن‌های خودخواه^۹ (۱۹۹۶م) در شرح مدل نظری جدید خود از تکوین، این‌گونه می‌نویسد:

- 1- Ellenbogengesellschaft
- 2- Woerter des Jahres
- 3- Daniel Quaderer, Guenther Meier
- 4- fertility
- 5- Dorbritz, Juergen
- 6- Freiheit in Grenzen
- 7- Richard Dawkins
- 8- Niko Tinbergen
- 9- The Selfish Gene

موجودات زنده در حقیقت ناقل و تسلیم ژن‌های خودخواهی هستند که سودایی ندارند غیر از تکثیر و نشر خود و ... این که محیط خویش را به نفع منظور خود تغییر دهند (مقدمه). ویژگی برجسته‌ای که ما در ژن‌های موفق مشاهده می‌کنیم یک خودخواهی بی‌رحم است و این خودخواهی ژن، موجب بروز رفتار خودخواهانه در موجودات زنده می‌شود (ص ۲۲).

زیست‌شناسی^۱ که در دهه‌های اخیر، عنوان علوم زیست^۲ به خود گرفته است و به‌عنوان جایگزین جایگزین علم فیزیک، نقش علم الگو برای تمامی علوم دیگر و به‌خصوص برای علوم انسانی ایفا می‌کند، نه تنها تبیین‌گر تحولات طبیعی محسوب می‌شود، بلکه نگرشی خاص به هستی و انسان، پیدایش و تحول آن‌ها را نیز عرضه می‌کند. در این میان، نظریه ترکیبی تکامل یا نئوداروینیسم^۳ نقش بسیار کلیدی هم برای علوم زیست ایفا می‌کند (کرمر^۴، ۲۰۰۸م، ص ۱۷۵) و هم به‌ویژه به‌عنوان الگوی نظری فراگیر در علوم انسانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر اساس علوم زیست و نظریه نئوداروینیسم: ۱- تمامی رخدادها و پدیده‌های طبیعی، ناشی از ماده و متأثر از روابط و قواعد حاکم بر ماده است، در نتیجه عالم فراتجربی، هدف، غایت و برنامه و برنامه‌ریزی در تحولات طبیعی، اجتماعی و تاریخی وجود ندارد، بلکه اصل تصادف حاکم است؛ ۲- در بین موجودات زنده نزاعی خودخواهانه بر سر بقا^۵ به معنی زادآوری و ازدیاد اعقاب حاکم است؛ ۳- یگانه راه بقا، انطباق^۶ و سازگاری موجودات و انسان با محیط است (باقری، در حال چاپ).

مغایرت مبانی فکری بین حوزه فرهنگ غربی و جامعه ایرانی که در آن همواره اعتقاد دینی و به‌خصوص دین اسلام نقشی بسیار برجسته داشته است، در دهه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی انگیزه‌ای مضاعف شده است برای ارائه آثار ارزشمندی با هدف ۱- بازنگری آرای تربیتی فلاسفه مسلمان (همانند اعرافی، بهشتی، فقیهی و ابوجعفری، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۸؛ کیلانی، ترجمه رفیعی، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸؛ اسماعیل علی، جوادرضا، نامعلوم)، ترجمه رفیعی، ۱۳۸۷؛ بهشتی، ۱۳۸۸؛ ۲- بررسی برخی موضوعات تربیتی از دیدگاه اسلام (همانند بهشتی، ۱۳۸۷؛ تهرانی، ۱۳۸۲)؛ ۳- ارائه نظریه‌های تربیتی مبتنی بر نگرش اسلامی (همانند باقری، ۱۳۸۸، ۱۳۸۵). در تمامی آثار مذکور بین تربیت به معنی آموزش و تعلیم در محیط‌های آموزشی و تربیت در حوزه خانواده و موضوع فرزندپروری به‌طور جداگانه بحث و ارائه نظر

1- biology
 2- life sciences
 3- Synthetic Theory of Evolution (neo - Darwinism)
 4- Cremer, Christoph
 5- struggle for survival
 6- adaptation

نشده است. علاوه بر آن جهت‌گیری صرفاً نظری در تمام این آثار حاکم است. بدین معنا که تکیه بر پژوهش میدانی ندارند؛ زیرا هدف اصلی تمام این آثار روشن‌سازی مبانی نظری تربیت است. در بخش بعدی مقاله مدل نظری تربیتی با نام الگوی ارتباط والد - فرزند معرفی می‌گردد. همان‌گونه که نام این مدل نشان می‌دهد، بر موضوع تربیت در حوزه خانواده و فرزندپروری متمرکز است. منابع اسلامی و در رأس آنان قرآن کریم و نوع هستی‌شناسی و انسان‌شناسی آن، در شکل‌گیری این مدل نظری نقشی بنیادین ایفا کرده است. به این منظور آیات مرتبط با انسان‌شناسی (باقری، ۲۰۰۶م)، واژه‌های کلیدی در این آیات و ارتباط معنایی آن‌ها با دیگر واژگان با روش تحلیل محتوا، مورد تحلیل کیفی قرار گرفت. این مدل، جهت‌گیری صرفاً نظری ندارد و تکیه بر بیش از چهار سال تجربه بالینی و تحلیل کیفی داده‌های مربوط به بیش از دو هزار ساعت جلسات مصاحبه، مشاوره و درمان در داخل کشور دارد.

بر پایه مشاهده آسیب‌های ایجاد شده در کودکان، نوجوانان، جوانان و حتی در برخی موارد در میان‌سال‌ها که ناشی از تجربیات این افراد به لحاظ کیفیت روابط با والدینشان و سبک تربیتی بود، اطلاعات گسترده‌ای درباره ارتباط میان انواع روابط والد - فرزند و تأثیر آن بر فرزندان به دست آمد و بعد از بارها انجام اصلاحات و آزمون ساختاری آن، مدل نظری حاضر شکل گرفت. اعتبار، روایی و برازش مدل نظری که بر اساس آن پرسشنامه ۸۰ گویه‌ای الگوی ارتباط والد - فرزند (پاروف) ساخته شده است در پژوهشی جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است (باقری و غفاری، در حال چاپ).

شرح الگوی ارتباط والد - فرزند

در این بخش، ابتدا فرضیاتی که این مدل نظری بر آن استوار است، شرح داده می‌شود و سپس توصیف خود مدل نظری خواهد آمد. لازم به ذکر است که درک عمیق‌تر فلسفه وجودی این مدل نظری و تفسیر عمیق‌تر یافته‌های پرسشنامه، مطالعه دقیق بخش اول مقاله است.

فرض اول - میل انسان بین امنیت و آزادی

بر اساس فرض اول الگوی ارتباط والد و فرزند که بر انسان‌شناسی قرآن تکیه دارد، مقوله امنیت در زندگی انسان نقش کلیدی ایفا می‌کند و به همین دلیل بر حالات روان‌شناختی و بر نحوه عملکرد انسان به‌ویژه در تعامل اجتماعی او تأثیری بزرگ دارد. از منظر قرآن، مراد از امنیت، فقدان خوف است و امنیت و خوف در مقابل هم قرار دارند (بقره، ۲۳۹). واژه امن به معنی تترسیدن، اطمینان داشتن و خاطر جمع بودن از ناحیه خطر است (رازینی، ۱۳۸۴، ص ۲۶). معنای واژه خوف آن‌گونه که در آیات

متعدد به کار رفته است و در ادامه به برخی از آن‌ها نیز اشاره خواهد شد، هم ترس و هم اضطراب را پوشش می‌دهد. واژه امن نیز به معانی مختلف در قرآن آمده است. به طور مثال آمانه به معنی اعتماد و اطمینان داشتن به کسی، خاطر جمع بودن از نظر خیانت است و ایمان به معنی آرامش بخشیدن، اطمینان دادن و یا باور استوار و مطمئن بودن قلب است (رازینی، ۱۳۸۴، ص ۲۶). امین بودن از ویژگی‌های حضرت جبرئیل (تکویر، ۲۱)، رسولان (قصص، ۲۶) و از القاب پیامبر اسلام ﷺ است. همچنین از ویژگی‌های حرم مطهر مکه (آل عمران، ۹۷) و آسوده خاطر بودن از حالات اصلی مؤمنان در بهشت است (سباء، ۳۷).

از آن‌جا که امنیت به معنای فقدان خوف است، در نتیجه، گریز از خوف سبب تلاش برای کسب امنیت است؛ گریز از انواع ترس‌ها و اضطراب‌هایی مانند خوف از تهدید رخدادهای ناگوار برای فرزندان (نساء، ۹)، ایجاد تعارض و مشکلات در روابط عاطفی بین زن و شوهر و احیاناً رخداد طلاق و یا مبتلا شدن به مشکلات مالی ناشی از آن (نساء، ۳۴-۳۵، ۱۲۸)، آزار توسط ظالمان و ستمکاران (یونس، ۸۳)، ملامت سرزنش‌گران (مائده، ۵۴) فقر (توبه، ۲۸) شکستن حدود اخلاقی و قوانین الهی (نساء، ۳) ربوده شدن (انفال، ۲۶)، شکستن عهد (همان، ۵۸) نپذیرفتن و عدم باور اظهارات (شعراء، ۱۲). به طور خلاصه طیف گسترده‌ای از شرایط به خصوص در تعاملات اجتماعی وجود دارد که می‌تواند خوف را بر انسان چیره سازد و برای رهایی از آن‌ها انسان دست به اقدام‌های متفاوتی برای کسب امنیت می‌زند. از آیات متعدد قرآن می‌توان این‌گونه استنباط کرد که یکی از روش‌های حل مشکل خوف که نوع خاصی از یک جریان اجتماعی و سنت مستمر تاریخی نیز از درون آن شکل می‌گیرد، استغناء به معنی طلب و تلاش برای بی‌نیاز شدن، اظهار بی‌نیازی و یا خود را بی‌نیاز شمردن است (رازینی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۳). ایجاد حس بی‌نیازی از طرق مختلف صورت می‌پذیرد همانند کثرت طلبی و ازدیاد ثروت و فرزندان (آل عمران، ۱۰؛ مجادله، ۱۷)، تعلق داشتن به گروه بزرگ و جمعیتی کثیر (اعراف، ۴۸؛ انفال، ۱۹؛ توبه، ۲۵) موفقیت در استفاده از طبیعت و حس قدرت و چیرگی بر آن (یونس، ۲۶)، پیروی از ظن و گمان (یونس، ۳۶)، رجوع به خدایگان‌هایی در انجام امور (هود، ۱۰۱)، بهره‌مند شدن (شعراء، ۲۰۷)، قدرت و آثار بر روی زمین (غافر، ۸۲)، اندوخته و دوستان (جاثیه، ۱۰)، مکر (طور، ۴۲)، مال (حاقه، ۲۸؛ مسد، ۲) و پناهگاه‌های مستحکم (حجر، ۸۲).

آیات متعدد نیز مؤید این فرض هستند که روش حل مسأله خوف از طریق استغناء با هدف رهایی و آزادی از قوانین و هنجارهای حاکم بر عالم طبیعت و گشودن پیش روست (قیامه، ۵) تا انسان آن‌طور که دلخواه اوست، زندگی کند (نساء، ۱۲۳). اما این بی‌نیازی صرفاً یک حس کاذب است؛ زیرا انسان، خود از اجزای عالم طبیعت است و امکان خروج او از قوانین طبیعت و سیطره او بر عالم

طبیعت، آن‌گونه که در رابطه انسان غربی با طبیعت مشاهده می‌شود، امکان‌ناپذیر است. بر همین اساس، در قرآن و در قالب طرح سؤال به کرات تذکر داده می‌شود که آیا شما اطمینان کسب کرده‌اید که پدیده‌های طبیعی بر اساس تصور شما عمل خواهند کرد (اسراء، ۶۸-۶۹؛ ملک، ۱۶، ۱۷) و به ناگاه عذاب الهی و مکر خداوند هنگامی که سرگرم (اعراف، ۹۸) و یا در خواب (اعراف، ۹۷) هستید، شما را غافلگیر نمی‌کند. به همین دلیل استغناء و فرایند طلب بی‌نیازی، به طغیان (علق، ۶-۷) از حدود و هنجارهای تعبیه شده در ساختار عالم طبیعت و در نتیجه بازگشت به بازگشت مشکلات و خوف (نحل، ۱۱۲) می‌انجامد.

بر اساس آیات قرآن روش دیگر مقابله با خوف که از درون آن نیز یک جریان اجتماعی و سنت مستمر تاریخی دیگر شکل می‌گیرد، ایمان، عمل صالح و تقواست. خداوند وعده کرده است، کسانی که این‌گونه عمل کنند، آنان را وارثان زمین و خوفشان را مبدل به امنیت کند (نور، ۵۵). شاید بتوان گفت که تفاوت اصلی این روش از امنیت‌جویی گریز از عالم طبیعت و هنجارهای حاکم از طریق لجام زدن بر آن و یا تسخیر آن نیست؛ بلکه باور و اطمینان بر قدرتمند بودن و عادل بودن این هنجارها، عدم امکان گریز از آن، تسلیم در برابر آن و نزدیک کردن عمل با این ساختار از طریق اصلاح عمل و محیط باشد که شرط آن روبرویی با واقعیت‌ها و تلاش برای حل مسائل است. بدین ترتیب حالات انسان به لحاظ حل مسأله خوف و دستیابی به امنیت در سه وضعیت اصلی قابل تقسیم است: ۱- وضعیت خوف که در آن گرایش به امنیت بالاست (امنیت‌مداری)؛ ۲- وضعیت حس امنیت و بی‌نیازی که در آن گرایش به آزادی بالاست (آزادمداری)؛ ۳- وضعیت تعادل بین خوف و امید که از ویژگی تحقق امنیت از طریق سعی، عمل صالح، ایمان و تقواست (تعادلی). همان‌گونه که در ادامه در شرح مدل نظری نیز خواهد آمد، این سه وضعیت، سه الگوی اصلی فرزندپروری را تشکیل می‌دهد.

از منظر آنچه که تا این‌جا درباره نگرش قرآن درباره خوف و امنیت شرح داده شد، الگوی تربیتی استبدادی یک روش تربیتی مشابه یک نظام حکومتی دیکتاتوری نیست، بلکه روش‌ها و اقداماتی است که والدین به دلیل نگرانی و به منظور حفظ فرزندان خود از خطرهای خود نشان می‌دهند. به عبارتی، مشابه وضعیت یک جامعه در حال جنگ. از این منظر، شعار تربیتی استقلال فردی، گرایش افراد به لذت‌جویی، خودخواهی و امتناع از تشکیل خانواده و فرزندآوری نیز پیامدهای امنیت بالای اقتصادی و اجتماعی است که افراد در جوامع غربی به ویژه از نیمه دوم قرن بیستم به بعد حس کرده‌اند. بازگشت مشکلات اقتصادی (فقر) و ناامنی که امروزه به تدریج جای امنیت آن دوران را

گرفته است نیز بر اساس قرآن پیامد روش غلطی است که جامعه غرب برای حل مسأله خوف انتخاب کرده است و در آینده نیز بر تغییر نحوه عملکرد افراد از جمله در حوزه تربیت اثر خواهد گذاشت. توجه به تقابل دو مفهوم آزادی و امنیت در منابع متعدد غربی نیز به چشم می‌خورد. اریک فروم در اولین کتاب خود با عنوان گریز از آزادی^۱، دیدگاهی درباره رابطه بین آزادی و امنیت مطرح می‌کند که اشاره به همان پدیده‌ای دارد که قرآن اما از منظری متفاوت به آن می‌نگرد. بر اساس نظر فروم، آزادی با نیاز انسان برای امنیت تناقض دارد؛ زیرا در طول تاریخ، آزادی همواره با تنهایی و بالعکس دوران نامنی با احساس تعلق همراه بوده است. از نظر وی مردم قرن بیستم به علت داشتن آزادی بیشتر از هر عصر دیگری، بیشتر از هر زمان دیگری تنهایی و بیگانگی را تجربه کرده‌اند. وی معتقد است که رشد فزاینده فردیت، جبر تاریخ است و هر قدر انسان در تاریخ به جلوتر رود، به همان اندازه آگاه‌تر، آزادتر اما منفردتر و در نتیجه تنهاتر می‌شود (شولتز، ۱۹۹۰م، ترجمه کریمی، جمهوری، نقشبندی، گودرزی، بحیرانی و نیکخو، ۱۳۸۱، ص ۲۰) نگاه قرآن به رابطه بین آزادی و تنهایی متفاوت است. بر اساس نگاه قرآن، هر قدر انسان بیشتر از طریق استغناء به حس امنیت برسد، به همان اندازه در دادن و ستاندن به‌عنوان یکی از اصول بنیادین تعامل اجتماعی بیشتر اختلال ایجاد می‌شود و افرادی که خود را بی‌نیاز حس می‌کنند، بخیل می‌شوند (لیل، ۸). بخل به معنی امساک‌ورزیدن دستاوردهایی است که بازداری آن‌ها در تبادل اجتماعی شایسته نیست و در برابر جود و بخشش قرار می‌گیرد (ارغب اصفهانی، ۱۴۱۲هـ ترجمه خدایرست، ۱۳۸۷، ص ۶۷). بر اساس این تعریف، بخل محدود به مال نمی‌شود، بلکه می‌تواند امتناع از هر نوع دستاورد و قابلیت در تبادل‌های اجتماعی باشد که فرد قادر به انجام آن است؛ مانند همدلی، حمایت و چشم‌پوشی از لذت فردی به نفع سعادت جمعی (خانواده و جامعه). با تکیه بر توجه خاص قرآن به اهمیت تأثیر حس امنیت بر حالات روانی و عملکرد انسان، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که تربیت فرزندان چنان‌که در مدل‌های رایج الگوی ارتباط والد و فرزند مطرح است، تنها یک رابطه دوسویه و متأثر از الگوی تربیت والدین و مهارت‌ها و توان‌های فرزندان نیست. قطع نظر از این دو متغیر، میزان امنیت حاکم بر فضای یک خانواده خود متغیر سومی است که بر تربیت فرزندان نقش آفرین است. به‌طور مثال صرف جایگاه خاص اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی پدر و مادر و وجود امکانات حمایت‌های بالقوه، یا صرف تمول مالی بسیار بالای خانواده که در الگوی مصرف، برنامه‌ریزی اوقات فراغت، و سبک زندگی والدین تجلی می‌یابد، تأثیری متفاوت دارد با وضعیت فرزندی که در خردسالی به‌ناگاه یتیم می‌شود و یا پدر دچار ورشکستگی می‌گردد و

خانواده افت شدید کیفیت زندگی را در مدت زمان کوتاهی تجربه می‌کند. اصطلاح الگوی ارتباط والد - فرزند در این جا اشاره به این مطلب دارد.

فرض دوم: جهت‌مندی در مقابل انطباق

بر اساس فرض دوم این مدل نظری که بر هستی‌شناسی قرآن تکیه دارد، مفهوم سازگاری^۱ با محیط پیرامون که از گزاره‌های اصلی نظریه ترکیبی تکامل و نگرش ماده‌گرایی زیستی است و تعیین‌کننده مفهوم بهنجار و نابهنجار در علوم انسانی است با بسیاری از واقعیت‌های تاریخی و جاری اجتماعی مطابقت ندارد. برخلاف مفهوم - همچنان معتبر - محیط، آن‌گونه که اوکس‌کول^۲ در کتاب خود در آغاز قرن بیستم با عنوان محیط بیرونی و درونی حیوانات^۳ تعریف کرده است، و شامل متغیرهایی مانند حرارت، برودت، خشکسالی، باد و طوفان، سیل، تاریکی، قحطی و دشمن می‌شود، جنبه اجتماعی و فرهنگی مفهوم محیط برای انسان‌ها به مراتب از اهمیت بالاتری برخوردار است. به همین دلیل، انسان‌ها به جای سازگاری خویش با هر محیطی، بر اساس اولویت‌های خود در بین محیط‌های فرهنگی، جریان‌های فکری، اعتقادی، ارزشی در برخی موارد حتی به بهای تبعید، انزوا، حبس، از دست دادن موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی و حتی از دست دادن جان خود و عزیزان، دست به یک انتخاب می‌زنند، از همنوایی با برخی شدیداً اجتناب می‌کنند، نسبت به برخی بی‌تفاوت هستند و به برخی دیگر تمایل و کشش شدید از خود نشان می‌دهند. از آن‌جا که در مقاله‌ای دیگر (باقری، در حال چاپ) به تفصیل در این باره سخن گفته شده است، در این‌جا از تکرار این مطالب خودداری می‌گردد و خوانندگان علاقه‌مند به آن منبع ارجاع داده می‌شوند.

بر اساس این فرض، مهم‌ترین جنبه تأثیر تربیت بر فرزندان که در زندگی آنان نقش کلیدی ایفا می‌کند، تأثیر بر توان جهت‌مندی^۴ فرزندان است. منظور از جهت‌مندی توان تعیین وضعیت و یا سیر تحول فرد در یک نظام مرجع^۵ است. نقش نظام مرجع، ایجاد نظم و ساختار به ادراک، ارزش‌یابی‌ها، اولویت‌بندی‌ها، تصمیم‌ها و اعمال افراد از طریق مقایسه مداوم با شاخص‌های ارزشیابی است (اشتتler^۶، ۲۰۰۵م، ص ۵۱۲۵). به عبارتی دیگر، مهم‌ترین هدف تربیت در حوزه خانواده، ارتقا توان

1- fitness

2- von Uexkuell, Jakob Johann

3- Environment and inner world of the animals

4- orientation

5- Bezugssystem

6- Staedler, Thomas

فرزندان در جهت‌مندی بدین معناست که فرزندان بتوانند هشیارانه و از روی آگاهی و شناخت، دوست را از دشمن تشخیص دهند و آنچه که برای تحول آنان تأثیر مخرب (شر) دارد، با آنچه تأثیر سازنده (خیر) دارد، فرق گذارند و پیوسته دست به انتخاب‌هایی بزنند که حاصل آن رشد، آگاهی، هشیاری و توان بالاتری برای انتخاب و مدیریت زندگی فردی باشد.

جهت‌مندی موجب پیدایش هدف، معنا و رسالت در زندگی فرد می‌شود. لازمه جهت‌مندی آگاهی از منابعی است که بر جهت‌دهی اندیشه و افعال فرد نقش ایفا می‌کنند و همچنین به معنی توان تمییز (فرقان) و تصمیم آگاهانه و مسؤولانه بر وفق یک موضع و یا خود موضوع دیگر در تعاملات اجتماعی است. این یک نگاه فردگرایی غربی است که تمایزیافتگی^۱ به‌عنوان یک وضعیت که در آن فردیت حاکم است، می‌تواند نجات‌بخش باشد. فرد همواره در بین نگرش‌ها و تفاسیر مختلف از پدیده‌ها و رخدادها دست به انتخاب در میان جریان‌های مختلف فکری، اجتماعی، فرهنگی، دینی و یا سیاسی می‌زند و تصمیم می‌گیرد. تمایزیافتگی بدون توان تمییز، سرگردانی و گمراهی و یا بازیچه شدن در دست منابع قدرت را در پی دارد. اما مشکلات بالینی به‌وضوح نشان می‌دهند که میزان تحقق این آرمان محصول ساختکاری است که بر آن روابط بسیار پیچیده حاکم است. مدل نظری الگوی ارتباط والد - فرزند تنها بخشی از علل مؤثر بر آن و روابط بین آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. نظام آموزش و رسانه‌ها نیز در این ساختار جایگاه مهمی دارند که در این مدل از نظر افتاده‌اند. اختلال در جهت‌مندی را می‌توان به دو گروه عمده طبقه‌بندی کرد:

۱- سرگردانی: به معنای فقدان جهت و مسیر، و در نتیجه حس پوچی، بی‌هدفی، مشکل در انتخاب و اولویت‌بندی‌ها؛ در نتیجه فقدان ثبات و استمرار، نارضایتی از مسیر موجود و حسرت و یا حسادت نسبت به جهت‌ها و انتخاب‌های دیگر و در فرم شدیدتر، تشنّت در فعالیت‌ها، فقدان هدف غایی و معنا در زندگی به‌واسطه حاکمیت تکانه‌ها بر روی افعال.

۲- گمراهی: در سطح ارتباطات و نقش‌های اجتماعی به معنی فقدان توان تشخیص خودی از غریبه، دوست از دشمن، خیر از شر و حق از باطل در حرکت‌ها، جریان‌ها و تحولات اجتماعی. این فاجعه که فرد در مقطع خاصی از زمان در بین جمعیت و جریانی قرار بگیرد که ثمره آن حاکمیت تدریجی ظلمت، ابهام و در نتیجه اضطراب‌ها و سختی‌ها بر عرصه‌های زندگی فردی و حیات اجتماعی حاکم شوند. این دو جنبه از گم‌گشتگی جدا از یکدیگر نیستند؛ بلکه ارتباطی تنگاتنگ دارند. لذا در مقابل سرگردانی در سطح فردی راه‌یافتگی و در سطح اجتماعی هدایت قرار دارد و واژه

جهت‌مندی را نیز با هر دو مفهوم باید در نظر گرفت (باقری، در حال چاپ). جهت‌مندی در فعالیت‌ها و لمس حس معنا در صورتی به‌وجود می‌آید که در طول دوران رشد، در بستر خانواده کارکردهای روانی^۱ و در رأس آن‌ها کارکرد توجه^۲ و اراده^۳ قابلیت لازم را جهت رصد اهداف و مهار فعالیت‌ها به سوی آن هدف را کسب کرده باشند. جهت‌مند و هدفمند بودن فعالیت‌های روانی - حرکتی انسان، برجسته‌ترین ویژگی سامانه روانی اوست و پیدایش معنا به‌واسطه هماهنگی بین فعالیت‌های مختلف فرد در جهت هدف یا اهداف خاص ایجاد می‌شود. ایجاد فعالیت‌های هدفمند هم مستلزم خواستن (ارزش‌ها، نگرش‌ها، باورها) است و هم مستلزم توانستن (مهارت‌ها، و باورهای اجرایی مانند خودکارآمدی). در شرح الگوی نظری والد - فرزند خواهیم دید که چگونه در فرایند تربیت به هر یک از این دو می‌تواند آسیب وارد شود. به عبارت دیگر، فکر و بررسی^۴ و انتخاب^۵ اهداف، تعهد^۶ به آن‌ها، برنامه‌ریزی^۷، آغاز^۸ و پایداری برای تحقق و پیگیری آن‌ها علی‌رغم وجود موانع و حتی شکست‌ها، فرایندی بسیار پیچیده است که از مراحل مختلف تشکیل شده است (هک‌هاؤوزن و هک‌هاؤوزن^۹، ۲۰۱۰م، ص ۳۰۹).

مدل نظری الگوی ارتباط والد - فرزند

تعریف: الگوی ارتباط والد - فرزند، الگویی نظری است که تأثیر ویژگی‌های حاکم بر ارتباط بین والد و فرزند را که بر روی جهت‌مندی و فعالیت‌های هدفمند فرزند تأثیر می‌گذارند توضیح می‌دهد. وجود این ویژگی‌ها الزاماً آگاهانه و با هدف تربیتی توسط والدین وارد ارتباط نشده است. مراد از هدفمندی، رابطه‌ای معنادار است که در زنجیره فعالیت‌ها و برنامه‌های یک فرد در طول زمان مشاهده می‌شود، محصول وجود ارزش‌ها، باورها و قواعدی است که از درون آن‌ها کشش‌ها و رانش‌ها به سوی موضوعی در فرد ایجاد می‌شود، در او حس معنا و انگیزه برای انجام فعلی ایجاد می‌کنند و بر اساس آن‌ها وی در بین جریان‌های فکری و سبک‌های زندگی موجود جامعه خود،

-
- 1- psychological function
 - 2- attention
 - 3- volition
 - 4- consider
 - 5- choose
 - 6- commitment
 - 7- plan
 - 8- initiate
 - 9- Jutta Heckhausen & Heinz Heckhausen

جهت‌یابی می‌کند و به موضع و جایگاه خود و پیامدهای آن برای تحول خود آگاه می‌شود. بر اساس این الگوی نظری، شکل‌گیری هدفمندی و جهت‌مندی و یا آسیب آن فرایندی تدریجی است که منابع بی‌شماری بر آن اثرگذار هستند و مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- خانواده، ۲- رسانه‌های جمعی، ۳- نظام آموزشی، ۴- گروه همسالان، ۵- احزاب سیاسی و ۶- ارزش‌ها، افکار و اندیشه‌های شخصیت‌های برجسته که نقش الگو را ایفا می‌کنند. الگوی ارتباط والد - فرزند تأثیر ناشی از خانواده بر جهت‌مندی را مورد توجه قرار می‌دهد.

نحوه شکل‌گیری جهت‌مندی و فعالیت‌های هدفمند در افراد، متأثر از چهار متغیر است که در الگوی والد - فرزند چهار بعد اصلی مدل را تشکیل می‌دهند. این چهار بعد عبارتند از: ۱- ارزش‌ها، باورها و قواعد؛ ۲- حمایت در کسب تجربه؛ ۳- فردیت؛ ۴- خودپذیری. در دو انتهای هر بعد، حالات افراط و تفریطی قرار دارد که هر یک به شکلی متفاوت موجب آسیب در شکل‌گیری هدفمندی و جهت‌مندی سامانه روانی و رفتاری فرد می‌شوند. در وسط چهار بعد، وضعیت تعادلی این چهار متغیر وجود دارد که بیشتر حالت هنجاری و آرمانی این چهار متغیر را به تصویر می‌کشند. منظور از حالت هنجار و آرمانی بدین معنا که به سختی می‌توان خانواده‌ای را یافت که نوع ارتباط حاکم بین والد - فرزند مطابقت کامل با این چهار وضعیت داشته باشد.



نمودار ۱: الگوی ارتباط والد - فرزند با چهار بعد، سه الگوی اصلی و هر الگو چهار خرده‌مقیاس

هر یک از چهار وضعیت در ابعاد چهارگانه مجموعاً عناصر یک الگوی خاص از ارتباط والد - فرزند را تشکیل می‌دهند. بدین ترتیب سه الگوی اصلی مدل عبارتند از: ۱- الگوی امنیت‌مدار، ۲- الگوی آزادی‌مدار و ۳- الگوی تعادلی. بر اساس مطالعات انجام شده که نتایج آن‌ها در قالب مقالات علمی

در حال انتشار است، نمی‌توان به سهولت ارتباط والد - فرزند را به‌طور قطعی و کامل به یکی از این سه الگو اختصاص داد. داده‌های گردآوری شده به‌وسیله پرسشنامه‌ای که بر اساس این مدل نظری تدوین و اعتباریابی شده است، مؤید این حقیقت هستند که برای توصیف نوع ارتباط والد - فرزند بهتر است از نیمرخ سخن گفت تا الگوی خاص. به‌ندرت رفتارهای والدین به‌طور یکدست گرایش کامل به هر چهار وضعیت یک الگوی خاص دارند. به‌خصوص بین الگوی ارتباط پدر - فرزند و مادر - فرزند معمولاً حالت جبرانی مشاهده می‌شود. به این معنا که گرایش شدید پدر به یکی از الگوها از طریق گرایش شدیدتر مادر به الگوی مخالف جبران می‌شود.

در ادامه هر یک از چهار بعد و سه وضعیت کنترل‌مداری، آزادی‌مداری و وضعیت تعادلی در آن بعد به‌تفصیل شرح داده می‌شوند.

بُعد اول - هدایت

موضوع بعد هدایت، شکل‌گیری ارزش‌ها و قواعد به‌عنوان عنصر غیرقابل اجتناب برای رشد و گسترش فعالیت‌های هدفمند در فرزندان است. دو وضعیت انعطاف‌ناپذیری و تزلزل - نرمی بر روی این پیوستار انواع ارتباطی هستند که به شکل‌گیری ارزش‌ها و قواعد آسیب وارد می‌کنند. نوع ارتباط مبتنی بر هدایت، به شکل‌گیری بهنجار ارزش‌ها، باورها و قواعد می‌انجامد.

محیط خانواده اولین و مهم‌ترین مکانی است که فرزندان در آن باورها، ارزش‌ها و قواعد را می‌آموزند. برای شکل‌گیری این جنبه لازم است که آن‌ها بشناسد، بپذیرد و سپس تمرین کند و در یک فرایند طولانی از میان ارزش‌ها و قواعد مختلف، دست به ترکیب خلاقانه و کاملاً فردی آن‌ها بزند و نظام ارزش‌ها و قواعد زندگی خاص خودش را ایجاد کند. پس از شکل‌گیری آن‌ها، تغییرات بسیار جزئی خواهند بود.

در حین شکل‌گیری ارزش‌ها، باورها و قواعد، فرزندان با دقت زیاد والدین و باورهای آن‌ها را به ارزش‌ها و قواعد، و نیز تناقض بین عمل و کلامشان را مورد مشاهده قرار می‌دهند. تا سن خاصی، از ارزش‌ها و باورهای والدین پیروی می‌کنند، اما دوران بلوغ، دوران تمرد و عصیان علیه روش تابعیت محض از قواعد دیگران و آغاز حرکت بر اساس مبانی ارزش‌ها و قواعد خود و شکل‌گیری و تغییر تدریجی آن‌هاست. شدت بحران برای یافتن نظام ارزش‌ها و جهت‌مندی فرد در دوران بلوغ، بستگی به نوع ارتباط والد - فرزند در طول دوران کودکی تا نوجوانی دارد.

در صورت ورود آسیب به فرایند شکل‌گیری ارزش‌ها و قواعد، فرد در تصمیم‌های خود مردد و نامطمئن خواهد بود و حس سرگردانی و سردرگمی خواهد داشت. وی ناگزیر در تصمیم‌ها و

انتخاب‌های خود همواره نیازمند به ملاک‌های انتخاب (ارزش‌ها و قواعد) بیرون از خود می‌شود و در نتیجه میزان اثرپذیری او از محیط اجتماعی و پیرامونش بسیار بالا خواهد بود. به همین دلیل، ورود فرزندان سرگردان به عرصه جامعه، همراه با خطر جذب آن‌ها توسط افراد، گروه‌ها، فرقه‌ها، سازمان‌های جاسوسی و انقلاب‌های نرم و غیره خواهد بود که برای آنان جهت و تکلیف مشخص می‌کنند.

آسیب به شکل‌گیری نظام ارزش‌ها، باورها و قواعد در دو شکل اصلی ارتباط والد - فرزند می‌تواند ایجاد شود: ۱- تزلزل - نرمی و ۲- انعطاف‌ناپذیری. اولین آسیب به مقوله هدایت از هنگامی آغاز می‌شود که وجود ارزش‌ها و قواعد با ثبات در خانواده آسیب ببیند و به جای آن تزلزل و تشتت و یا نرمی حاکم گردد. فرم‌های تزلزل و تشتت را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم نمود:

۱- الف: تزلزل درون‌فردی و نرمی: ارتباط فرزندان با والدین در این حالت، ثبات ندارد و بر اساس قاعده و قانون ثابت نیست؛ در نتیجه پیش‌بینی آن دشوار است. خوشحالی، رضایت، عصبانیت و مهربانی با شدت بالا و به سرعت تغییر می‌کند. سخت‌گیری و سهل‌گیری، گرایش‌های فکری و اولویت‌های ارزشی ثابت و دوام ندارند و بر اساس قاعده‌ای خاص صورت نمی‌پذیرد. نرمی بیش از حد والدین به‌ویژه پدر، تأثیری مشابه بر فرایند شکل‌گیری ارزش‌ها و قواعد مانند تزلزل دارد. نرمی بیش از حد به معنی آزاد منش بودن نیست؛ بلکه به معنی فقدان ارزش‌ها و قواعد برای تصمیم‌ها و انتخاب‌هاست. به معنی ایفای نقش جاذبه صرف در روابط اجتماعی و فقدان دافعه است.

۱- ب: تزلزل و تشتت میان فردی: از ویژگی‌های اصلی این نوع ارتباط والد - فرزند، تعارض و تخریب متقابل آن‌ها و یا ناهماهنگی با شدت‌های مختلف بین پدر و مادر در ارزش‌ها، باورها و یا قواعد زندگی است. در چنین شرایطی آنچه که از بین می‌رود، اعتقاد به ارزش‌ها و قواعد زندگی ثابت و واحد است. تعارض‌های ارزشی بین والدین در بسیاری موارد در قالب گرایش‌های متناقض در درون برخی فرزندان ادامه حیات می‌یابد. در حالی که تزلزل‌های درون فردی به شکست عمیق این باور می‌انجامد که آیا اساساً می‌تواند ارزش و قاعده ثابتی در جهان وجود داشته باشد که در انتخاب‌ها و تصمیم‌ها بتوان به آن تکیه کرد.

۲- همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، شرط تحقق هدایت، پذیرش و تمرین ارزش‌ها و ترکیب خلاقانه و فردی باورهاست. شاید توصیف تشتت و مشکلات ناشی از آن، این تصور را ایجاد کند که هر قدر ارزش‌ها و قواعد قاطعانه‌تر و هماهنگ‌تر اجرا شود و پیروی از آن‌ها جدی‌تر مطالبه شود، پس ارزش‌ها در ذهن فرزندان بهتر شکل می‌گیرد. در بسیاری از موارد، همین منطق در پس رفتارهای

قاطعانه و انعطاف‌ناپذیر والدین قرار دارد. اما مثال‌های بسیار زیاد بالینی نشان می‌دهند در روابط مبتنی بر ارزش‌ها و قواعد انعطاف‌ناپذیر آنچه که فرزندان می‌پذیرند، نظام ارزش‌ها و قواعد نیست، بلکه تابعیت و پیروی و ترس از خطاست، نه توان تصمیم‌گیری. به همین دلیل این‌گونه فرزندان مادام که هنوز کوچک هستند، زیر نظر والدین دستورات آن‌ها را اجرا می‌کنند و تا وقتی که به سن بلوغ نرسند، مشکل برجسته‌ای از خود نشان نمی‌دهند. اما از هنگامی که این فرزندان وارد محیط اجتماعی می‌شوند و دور از دایره اقتدار والدین در معرض گزینه و انتخاب قرار می‌گیرند، مشکلات آن‌ها نیز آغاز می‌شود؛ زیرا به جای اجرا و پیروی، انتخاب و اجرا می‌کنند.

بُعد دوم: حمایت در کسب تجربه و عبرت

شکل‌گیری یک نظام ارزشی و قواعد زندگی، آن‌گونه که در بخش قبل شرح داده شد، از جنس باور در نگرش و ارزش (اعتماد به نفس از نوع ارزشی) است. این نوع از باور، فرد را در برابر محرک‌ها، وسوسه‌ها و مقابله با گزینه‌های رقیب و حتی تمسخرها و تهدیدهای دیگران و در پایداری راه خود استوار می‌سازد. اما موضوعی که بعد حمایت در کسب تجربه و عبرت به آن می‌پردازد، شکل‌گیری و رشد باور به توان اجرا (اعتماد به نفس از نوع اجرا) است که از عناصر غیرقابل اجتناب برای رشد و گسترش فعالیت‌های هدفمند در فرزندان است. واژه حمایت غالباً به معنای حمایت فرزندان در انجام امور و حل مسائل مانند مرتب کردن اتاقشان، حمایت در آماده کردن وسایل مدرسه و به‌خصوص حمایت مادی و مالی آن‌ها فهمیده می‌شود. منظور از حمایت در الگوی ارتباط والد - فرزند به معنی حمایت در جهت کسب تجربه و استخراج عبرت از تجربیات است که به شکل‌گیری ادراک نزدیک از ساختارهای واقعی جهان فیزیکی و جهان اجتماعی و رشد و شکل‌گیری انجام عملیات موفق در این دو جهان در قالب باور به توان اجرا و باور به ارزش‌های انتخاب شده می‌انجامد. تجربه و عبرت در این‌جا به معنی ۱- تعامل جهان ذهن با جهان فیزیکی و جهان اجتماعی از طریق فعالیت هماهنگ سامانه ماهیچه‌ها؛ ۲- نتیجه‌گیری از خطاها، سهوها، مشکلات پیش آمده؛ ۳- اصلاح ساختارهای شناختی و حسی - حرکتی با ساختارهای موجود در جهان بیرون؛ ۴- افزایش مهارت کاربست هماهنگ‌تر و دقیق‌تر سامانه ماهیچه‌ها (حسی - حرکتی) بر اساس تعاملی تغییر یافته و مشاهده نتایج در مسیر هدف مورد نظر است. عوامل ممانعت از کسب تجربه را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد، گرچه چهره‌ای متفاوت دارند، اما پیامدشان و پیامشان یکی است. کنترل و محدودیت: والدین کنترل‌گر و محدودکننده می‌گویند، چون اجازه نداری. اولویت اصلی والدین در امان ماندن فرزندان از تهدیدهای مختلف فیزیکی، حوادث، آسیب‌های اجتماعی، از

دست دادن موقعیت‌ها و سرمایه‌هاست. تأکید بر اطاعت و فرمانبری از تصمیم‌ها و قوانین والدین است.

اما کنترل و محدودیت فقط از طریق کنترل بیرونی و توسط والدین انجام نمی‌شود. چشم پوشیدن از انتخاب‌های مورد علاقه به دلیل امتناع از تخریب تصویر خوب در چشم اطرافیان، نوع دیگری از محدودیت و کنترل است. فرزندان نور چشمی والدین و یا خویشاوندان معمولاً برای از دست ندادن جایگاه بالای خود، خودخواسته از بسیاری خواسته‌ها و نظرها و علایق چشم‌پوشی می‌کنند و بدین ترتیب دامنه تجربیات و رشد شخصی خویش را محدود می‌کنند. نکته اساسی در شکل‌ها و قالب‌های مختلف محدودیت و کنترل، ممانعت از انجام تصمیم‌ها و انتخاب‌هایی است که فرد برای تحکیم باورهای اجرایی و ارزشی خود به آن‌ها نیاز دارد.

نازپروردگی: والدین حمایت‌گر افراطی نیز مانند والدین کنترل‌گر و محدودکننده به فرزندان خود می‌گویند نکن؛ اما نه به این دلیل که چون اجازه نداری، بلکه به این دلیل که عزیزم تو نمی‌خواهد انجام بدهی، من برایت انجام می‌دهم. جالب این نکته است که غالباً این‌گونه والدین، خود در سختی‌ها رشد کرده‌اند و به امنیت نسبی اجتماعی رسیده‌اند. علی‌رغم این تجربه که این تلاش و کوشش و دست و پنجه نرم کردن با واقعیت‌های زندگی بوده است که آنان را مقاوم و پرتلاش در فعالیت‌ها هدفمند کرده است. با این حال، این گروه از والدین به‌خصوص والدینی که در چند دهه کوتاه جهش مالی و اجتماعی بسیار بالا داشته‌اند، در عمل آنچه به فرزندان‌شان می‌آموزند، این است که ثمر این تلاش‌ها (رفاه و ثروت)، ارزشمندتر از گوهر توان هدفمندی و تلاش است و به همین دلیل به فرزندان خود به جای توان و هنر ماهیگیری، ماهی می‌دهند. به آن‌ها می‌گویند، تو لازم نیست کار کنی، من پول زندگی‌ات را می‌دهم، تو لازم نیست حسرت بخوری من برایت بهترین اسباب بازی، تخت‌خواب، لباس، لپ‌تاپ، ماشین، گوشی همراه، مسافرت‌های داخل و خارج، هزینه دانشگاه و غیره را مهیا می‌کنم، مبادا کارهای پست انجام دهی، یکبار از ریاست شروع کن. با این گمان غلط که حسرت، آسیب‌زا است، غافل از آن‌که اگر نگوییم که حسرت و نیاز در حد سالمش حتی موجب ایجاد آرزو، انگیزه و تلاش می‌شود. رفاه بیش از حد و بدون زحمت، قطعاً استانداردها و توقعات غیر واقعی پدید می‌آورد و در نتیجه کسب رضایتمندی به مرور دشوارتر می‌شود، و آمادگی تلاش و کسب برای دستمزد کم را بسیار پایین می‌آورد و همین خود مانع بزرگی برای قبول مسؤلیت شغلی در فرزندان خانواده‌های نازپرورده با توقعات بالا می‌شود. البته تنها خانواده‌های متمول نیستند که با نازپروردگی، آسیب به شکل‌گیری زیرساخت‌های روانی فعالیت‌های هدفمند فرزندان خود وارد می‌کنند. در برخی موارد در طبقه متوسط رو به پایین هم می‌تواند پدیده نازپروردگی به دلایلی چون فوت یک فرزند و مراقبت شدید از فرزند دیگر

ایجاد شود.

کنترل و محدودیت، دو آسیب بزرگ به فرزندان وارد می‌کند: اولاً باور اجرایی آنان را در عرصه‌های مختلف بسیار ضعیف می‌کند و ثانیاً ممانعت از کسب تجربه و عبرت، خود مانع از رشد و تحول در نظام ارزش‌ها و باورهای می‌شود که فرزند مشاهده کرده است و اکنون نیاز دارد آن‌ها را تمرین و اصلاح کند و رشد دهد تا به واقعیت‌ها نزدیک‌تر شود. به همین دلیل، در غالب موارد این افراد از انتخاب اهداف متعارف که با صبر، سعی، برنامه‌ریزی، تلاش به‌دست می‌آیند، اجتناب می‌کنند و بیشتر به اهدافی رو می‌آورند که (ظاهراً) با اندک مهارت خاص، و در سریع‌ترین حالت و کوتاه‌ترین زمان بیشترین ثمر را به‌دنبال دارد. مانند گرایش به خوانندگی، هنرپیشگی، فوتبال حرفه‌ای. گریز و پرهیز از واقعیت‌ها و پناه دادن فرزندان در شرایط گلخانه‌ای ثمره‌اش فقر تجربی است و به این معناست که والدین خود مبدل به موانعی برای کسب تجربه فرزندان می‌شوند، تجربه‌ای که برای انجام یک زندگی مستقل، فرزندان به آن‌ها نیاز دارند. در مسیر کسب این تجربه‌ها می‌تواند خودباوری به دو معنا یعنی باور به ارزش‌ها (آگاهی به خواست‌ها، آرزوها، سلیقه، ذائقه، استعدادهای خود) و قواعد و باور به توان اجرا (مهارت ارتباط و تعامل اجتماعی و اقتصادی موفق با مردم، مدیریت اقتصاد منزل، توان حل نیازهای اولیه زندگی مانند، خرید، شستن، پختن، نظافت، مرتب کردن، آمادگی برای کار و کسب درآمد) رشد کند.

بُعد سوم: صمیمیت

این بعد به شکل‌گیری فردیت و هویت می‌پردازد. بازخوردهای شناختی، رفتاری و به‌ویژه عاطفی والدین آینه‌های انسانی هستند که فرزندان در آن‌ها بیش از هر چیز به تماشا و کشف خود می‌نشینند. از سوی دیگر حرمت‌ها، حدود و مرزها نیز تعیین‌کننده ماهیت اشیاء و هویت افراد هستند. دو وضعیت ارتباطی رسمیت و درهم‌تنیدگی، دو راه حل ناموفق برای حل مسأله تنظیم روابط انسانی و اجتماعی هستند که لازمه آن وجود همزمان حرمت و حدود از یک سو و نزدیکی عاطفی و ابراز محبت از سوی دیگر است. رعایت هریک از این شروط به‌تنهایی، به معنی اختلال در نحوه کارکرد این آینه انسانی است و مبدل به مانعی بر سر راه شکل‌گیری فردیت و هویت می‌شود. این دو مقوله ذیلاً توضیح داده می‌شود:

رسمیت: از ویژگی اصلی نوع ارتباط رسمی، برجسته بودن حدود، مرزها، حرمت‌ها، فاصله‌ها و کم‌رنگ بودن نقش بازخوردهای هیجانی و ابراز عواطف، تماس چشمی و در آغوش گرفتن است. به دلیل ویژگی شخصیتی والدین و یا حضور بسیار کم‌رنگ آن‌ها در خانه به‌ویژه پدر به‌واسطه

مشغله‌های زیاد شغلی. این شکل از ارتباط، اقتدار و مهابت والدین و احترام به ایشان و حتی ترس از آن‌ها را ایجاد می‌کند؛ اما به بهای از دست رفتن مهر، گرمی و همدلی و نزدیکی عاطفی و صمیمیتی که در آن فرزندان می‌توانند از مکنونات دل مراجع زندگیشان درباره خود با خبر بشوند.

درهم‌تنیدگی: در نظریه عمومی سیستم^۱ به واسطه روابط بین عناصر یک نظام، مرزهای آن نظام‌ها با محیط و خرده‌نظام‌ها تعریف می‌شود. به عبارتی از طریق مرز است که هویت هر نظام و تفکیک آن از نظام دیگر امکان‌پذیر می‌گردد. بر همین اساس، در نظام خانوادگی که در نوع ارتباط اعضای آن حریم‌ها، مرزها و حرمت‌ها رعایت نشوند، اولین چیزی که قربانی می‌شود، هویت‌هاست. ایجاد و لمس حس فردیت و هویت، مستلزم وجود مرزهاست. هدفمندی و هویت نیز در ارتباطی بسیار تنگاتنگ قرار دارند. تفکیک بین خودی و غریبه، بین من و دیگری، اگر وجود نداشته باشد، فرد نمی‌تواند بین گزینه‌ها، آن چیزی را انتخاب کند که منطبق با خواسته و علاقه خود است. برخلاف ارتباط رسمی که حدود و مرز در آن‌ها غالب است و عواطف کم‌رنگ هستند، در روابط درهم‌تنیده، عواطف و هیجان‌ها نقش غالب را ایفا می‌کنند و حدود و مرزها و قواعد ارتباطات کم‌رنگ می‌شوند یا از بین می‌روند. درهم‌تنیدگی، احتمال پیدایش روابط نزدیک عاطفی مثبت و منفی را افزایش می‌دهد، اما اقتدار، احترام را کاهش می‌دهد.

صمیمیت: وضعیت متعادل و سالمی است که در آن حدود و مرزها وجود دارند، حرمت‌ها رعایت می‌شوند و هم فرد در بازخوردهای صمیمانه و عاطفی می‌تواند خود را بیابد و بر اساس این کشف، دست به انتخاب و تولید اهداف و جهت‌گیری در زندگی بزند.

بُعد چهارم: مقبولیت

موضوع این بعد، پذیرفتن یا نپذیرفتن خود ایجاد شده در ارتباط بین والد و فرزند است. دو وضعیت انتهایی بر روی این پیوستار، ارزش مشروط و بی‌تفاوتی - رهایی هستند که هر یک به‌عنوان عامل آسیب‌زا به گونه‌ای متفاوت بر روی میزان و کیفیت قبول خود اثر دارند. ذیلاً این هر دو بررسی می‌شوند:

ارزش مشروط: برای شکل‌گیری رفتارهای هدفمند علاوه بر وجود نظامی از ارزش‌ها، باورها و قواعد، گنجینه‌ای از تجربه‌ها، مهارت‌ها و همچنین تمایز خود از دیگران و هویت مستقل، عنصر دیگر، قبول داشتن خود است. در الگوی ارتباط مبتنی بر ارزش مشروط، منوط و مشروط کردن

1- general system theory

پذیرش فرزند، مانع از بروز و بازنمایی تجربیات او می‌شود. در منابع روان‌شناسی متأثر از نظریه شخصیت و درمان فردمدار راجرز، تأکید فراوان به اهمیت شروط ارزش برای بازنمایی تجربیات شخصی و تأثیر تخریبی آن بر این بازنمایی شده است (پروچسکا، ۲۰۰۷م، ترجمه سلیم‌محمدی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱). به واسطه تأثیر روح زمانه حاکم بر عصر جدید که شدیداً متأثر از نگرش ماده‌گرایی و نگاه ابزاری به انسان است، از ملاک‌های مهم که بر اساس آن جامعه به فرد حرمت نفس و یا ارزشمندی می‌دهد، کارآمدی، برآیند و داشتن‌ها هستند. شروط ارزش، نه تنها موجب کاهش اعتماد فرزند به ارزشمند بودن ارزش‌ها و باورها و قواعد زندگی‌اش می‌شود، بلکه هم‌نواپی و تابعیت طولانی مدت از شروط ارزش، موجب تضعیف یا حتی قطع ارتباط فرزند با ارزش‌ها و باورهایش می‌شود و در ایجاد فعالیت‌هایش ناگزیر بر ارزش‌ها و نگرش‌ها و درخواست‌های دیگران تکیه می‌کند.

بی‌تفاوتی - رهایی: در بسیاری موارد، مخالفت افراطی برخی والدین با حاکمیت شروط ارزش به بی‌تفاوتی آن‌ها در مقابل فرزندانشان تحت عنوان آزادمشی می‌انجامد. فرزندانی که والدینشان در مقابل انتخاب‌ها، تصمیم‌ها و نحوه عملکرد ایشان همه چیز را به عهده خود فرزندانشان می‌گذارند در نهایت همان تأثیری را بر حرمت و باور خود فرزندانشان دارد که شروط ارزش والدین تعیین‌گر دارد؛ زیرا ارزش مشروط، پذیرش فرد است منوط به فراموش کردن خودش، و بی‌تفاوتی و رهایی به معنی تحمل فرد یا ندیدن اوست. برای ایجاد رفتار هدفمند آنچه که لازم است، چیزی فراتر از پذیرش یا تحمل است. مقبولیت فرد در چشم خودش (خود را باور داشتن) محصول دو حس احترام و افتخار به خود است. احترام به خود یا همان کرامت نفس، خودبزرگ‌بینی یا خودپسندی نیست؛ بلکه محترم شمردن تمامی ارزش‌ها، باورها، تجربیات، مهارت‌ها و دانسته‌های فرد است که در طول زندگی فردی‌اش آن‌ها را کسب کرده است. حس افتخار یعنی شاد، سربلند و خوشحال بودن از این‌که فردی این‌گونه است. حسی که قهرمانان ملی پس از پیروزی از بازخورد دیگران در خود حس می‌کنند. این حس متفاوت است از پذیرش یا تحمل.

مقبولیت: این حس در ارتباط مبتنی بر تعادل، احترام، افتخار و مقبولیت فرزند به صورت مشروط حاصل می‌شود. بدین معنا که والدین نه بی‌تفاوت هستند و نه تعیین‌گر فرم و چگونه ارزشمند بودن فرزند. در روابط مبتنی بر احترام و افتخار، فرزند به دلیل صرفاً انسان بودن محترم است و در تمامی شرایط احترام با او رعایت می‌شود، یعنی در نحوه رفتار این‌گونه والدین بی‌حرمتی، تحقیر، تمسخر، مقایسه و همانند این‌ها اساساً اتفاق نمی‌افتد و یا بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد؛ در حدی که تأثیر مخرب برجسته‌ای ایجاد نشود. مقبولیت و افتخار نیز منوط به سطح خاصی از کارآمدی نیست؛ بلکه والد صرفاً به دلیل مشاهده سعی، تلاش، حرکت، یادگیری، مسؤولیت‌پذیری فرزند و آمادگی او برای

رشد و اصلاح به فرزندش افتخار می‌کند و او را قبول دارد. به کلامی دیگر افتخار برای آمادگی برای شندی که فرزند خود آن را انتخاب کرده است و در چارچوب ارزش‌های انسانی می‌گنجد.

پیامدهای سه‌الگوی ارتباط والد - فرزند به لحاظ انگیزشی و ارتباطات اجتماعی

الگوی ارتباط والد - فرزند امنیت‌مدار: فعال‌کننده انگیزش اجتنابی^۱ (باتومایستر، ۲۰۱۱م، ص ۷) است. غلبه انگیزش اجتنابی موجب می‌شود فعالیت‌های هدفمند فرد به دلیل ترس و اجتناب از پیامدهای ناخوشایند شکل بگیرد. افراد با این نظام انگیزشی از اراده‌ای قوی برخوردار هستند که هیجانات خود را تحت کنترل درآورند، باید‌ها را دنبال و مصلحت‌ها را رعایت کنند، اما به دلیل نوع اهدافشان خیلی از زندگی خود راضی نیستند؛ زیرا تحقق اهدافشان گرچه ترس و اضطراب را کاهش می‌دهد، ولی موجب حس رضایتمندی و شادی نمی‌شود.

در روابط اجتماعی، فرزندان تربیت شده الگوی تربیتی امنیت‌مدار، بیشتر گرایش به مدارا، رعایت حال و وضع دیگران، صبر، تحمل و در اولویت قرار دادن خواسته‌های دیگران دارند. نمی‌توانند نه بگویند؛ اطرافیان آن‌ها را بیشتر دوست دارند ولی از آن‌ها حساب نمی‌برند. به همین دلیل در تعامل‌های اجتماعی و خانوادگی خود هر چند مدت یک بار دچار تنش‌های شدید برای تعیین مرز و حدود می‌شوند.

الگوی ارتباط والد - فرزند آزادی‌مدار: فعال‌کننده انگیزش اشتیاقی^۲ است (همان‌جا). به همین دلیل فرزندان تربیت شده این الگوی ارتباطی دست و دلشان به هر کاری نمی‌رود و نمی‌توانند خود را مجبور به انجام هر کاری نکنند. فقط کارها و تکالیفی را به عهده می‌گیرند و انجام می‌دهند که به آن شوق و علاقه دارند.

در روابط اجتماعی، این گروه از فرزندان متمرکز بر خواسته‌ها و علایق و خواهش‌های خود هستند. کمتر دیگران را رعایت می‌کنند و به‌سهولت برای دیگران مرز مشخص می‌کنند. به همین دلیل در تعاملات اجتماعی خود، موجب آزار و بی‌علاقگی دیگران می‌شوند؛ ولی همزمان اطرافیان مرزها و حدود آن‌ها را بیشتر رعایت می‌کنند.

الگوی ارتباط والد - فرزند تعادلی: همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، این الگو بیشتر وضعیتی

1- Avoidance Motivation

2- Approach Motivation

آرامی را ترسیم می‌کند. آرامی بدین معنا که به دشواری می‌توان خانواده‌ای را یافت که الگوی ارتباط بین والدین و فرزندان، کاملاً منطبق با این الگو باشد. به عبارت دقیق‌تر، برخلاف ادعای الگوهای فرزندپروری موجود که رفتارهای تربیتی والدین را به یکی از الگوها قابل اختصاص قلمداد می‌کنند، از فرض‌های مدل نظری الگوی ارتباط والد - فرزند این است که ویژگی ارتباط والدین و فرزندان بر روی چهار بعد هدایت، حمایت، صمیمیت و مقبولیت در غالب موارد به صورت نیمرخ‌هایی است که گرایش ناهمگون، بین دو قطب آزادی‌مداری و امنیت‌مداری در آن وجود دارد. با این حال، ارتباطات والد - فرزند هنگامی تعادلی خوانده می‌شود که میزان نمرات در پرسشنامه الگوی ارتباط والد - فرزند گرایش‌های خیلی شدید به دو سوی ابعاد ندارد و بر روی هر چهار بعد نمرات به‌طور نسبی گرایش به وسط دارند. طبیعی است که در چنین الگویی از ارتباطات والد - فرزند می‌تواند انتظار داشت که هر دو سامانه انگیزشی یعنی هم سامانه انگیزشی اجتنابی و هم اشتیاقی در فرزندان نسبتاً یکسان رشد کرده باشد. به عبارتی فرزندان پرورش یافته در ارتباط تعادلی، این قابلیت را دارند که در صورت لزوم هم از بایدها و الزامات و ضرورت‌ها پیروی کنند و بر تکانه‌ها، شوق‌ها و علایق خود لجام بزنند و هم با علایق و شوق‌های خود آشنا هستند و قابلیت لازم را دارند که بر پایه این علایق و شوق‌ها اهدافی را تعریف و دنبال کنند.

به لحاظ روابط اجتماعی نیز فرزندان تربیت شده در الگوی ارتباط تعادلی به‌طور نسبی از قابلیت بالاتری برخوردارند که در روابط خود، هم جاذبه داشته باشند و هم دافعه. به کلامی دیگر بتوانند هم در مواقع ضروری نرم باشند، کوتاه بیایند و هم در صورت تهدیدات جدی یعنی در صورت تهدید تغییرات بنیادین در جهت و مسیر اصلی زندگی که مغایر با مبانی هویتی آن‌هاست، از خود دافعه نشان دهند و برای دیگران و محیط از طریق ایجاد مرز، خط قرمزهای خود را واضح مشخص سازند.

منابع

- اسماعیل علی، سعید و جوادرضا، محمد (بی.تا). مکتب‌ها و گرایش‌های تربیتی در تمدن اسلامی، ترجمه، نقد و اضافات، بهروز رفیعی (۱۳۸۷)، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- اعرافی، علیرضا؛ بهشتی، محمد؛ فقیهی، علی نقی و ابوجعفری، مهدی (۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۸).
آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن، تهران، سمت
- باقری، خسرو (۱۳۸۵). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*، جلد اول، تهران، انتشارات مدرسه
- _____ (۱۳۸۸). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*، جلد دوم، تهران، انتشارات مدرسه
- باقری، فریبرز (۱۳۸۷). بررسی تأثیر سیری شناختی بر روی واکنش شکست و رابطه آن با
 حالت‌های کنترل عمل، پژوهش در سلامت روانشناختی، دوره دوم، شماره سوم، پاییز سال
 ۱۳۸۷
- _____ (مقاله در حال چاپ). نقش مفهوم غایتمندی در تعیین ملاک ناپهنجاری در روانشناسی
 مبتنی بر نگرش ماده‌گرایی و بر مبنای رویکرد اسلامی به انسان و هستی
- باقری، فریبرز، غفاری جعفرزادگان، فیروزه (مقاله در حال چاپ). بررسی ویژگی‌های روان‌سنجی
 (روایی و پایایی) و مدل نظری پرسشنامه الگوی ارتباط والد - فرزند، در افراد ۱۵ تا ۳۰ سال
 شهر تهران
- بهشتی، محمد (۱۳۸۷). *مبانی تربیت از دیدگاه قرآن، قرآن پژوهی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و
 اندیشه اسلامی
- _____ (۱۳۸۸). *آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، تهران، پژوهشگاه حوزه و
 دانشگاه و اداره ویرایش و نشر پژوهشگاه
- پروچسکا، جیمز. ا. و نور کراس، جان. سی (۲۰۰۷م). *نظام‌های روان‌درمانی (تحلیل فرانظری)*، ترجمه
 سیدمحمدی، یحیی، (۱۳۸۷) تهران، انتشارات نشر روان
- تهرانی، مصطفی دلشاد (۱۳۸۲). *سیری در تربیت اسلامی*، قم، انتشارات دریا
- رازینی، علی (۱۳۸۴). *سیری در قرآن پژوهی: پژوهشی پیرامون مفردات قرآن*، تهران، دفتر پژوهش و
 نشر سهروردی
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲هـ). *مفردات الفاظ قرآن کریم*، ترجمه حسین خدایپرست
 (۱۳۸۷)، قم، چاپ و انتشارات نوید اسلام

شولتز، دوان (۱۹۹۰م). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه، یوسف کریمی؛ فرهاد جمهری؛ سیامک نقش‌بندی؛ بهزاد گودرزی؛ هادی بحیرانی و محمد رضا نیکخو ۱۳۸۱، تهران، ارسباران کیلانی، ماجد عرسان (بی‌تا). *سیر آرای تربیتی در تمدن اسلامی*، ترجمه، نقد و اضافات رفیعی، بهروز (۱۳۸۶)، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و اداره ویرایش و نشر پژوهشگاه _____ (بی‌تا). *فلسفه تربیت اسلامی*، مطالعه تطبیقی فلسفه تربیت اسلامی و فلسفه‌های تربیتی معاصر، ترجمه رفیعی، بهروز (۱۳۸۹)، تهران، سمت

- Alwin, D. F. (1990). Historical changes in parental orientations to children. In N. Mandell (Ed.), *Sociological studies of child development*, Greenwich, CT: JAI Press
- Andrews, D. A., & Leschied, A. W. (1996). An investigation of risk and protective factors in a sample of youthful offenders. *Journal of Child Psychology*, 37, 4, P. 419-424
- Bagheri, F (2006). *Der Psychologische Inhalt des Quran*, Eine inhaltsanalytische Studie: Koeln: Elektronische Publikation der Universitaet
- Baumeister, R. F. & Vohs, K. D. (2011). *Handbook of Selfregulation, Research, Theory and Applications*, New York: The Guilford Press
- Baumrind, D (1967). Child-care practices anteceding three patterns of preschool behavior, *Genetic Psychology Monographs*, 75, P. 43-88
- Ibid (1989). Rearing competent children. In W. Damon (Ed.). *Child development today and tomorrow* (P. 349-378). San Francisco: Jossey-Bass
- Birth, K. & Prillwitz, G. (1959). Führungsstile und Gruppenverhalten, *Zeitschrift für Psychologie*, Band 163
- Borden, J. (2006). Family functioning, perceived control, and anxiety: A meditational model. *Journal of Anxiety Disorders*, 20, 4, P. 486-497
- Bornstein, M. H. (2002). Being and Becoming a Parent, *Handbook of Parenting, Volume 3*, London: Lawrence Erlbaum Associates, Publishers
- Conger, R. D. (1981). Review of the book Parental Mistreatment of Children. *Contemporary Psychology*, 26, P. 797-798

- Cremer, C (2008). Vom Menschen zum Kristall: Konzepte der Lebenswissenschaften von 1800-2000, Wiesbaden: AIG I.Hilbinger Verlag
- Dawkins, R (1996), Das egoistische Gen, Rohwolt, Reinbek bei Hamburg: Taschenbuch Verlag GmbH
- Dorbritz, J (2012). Familie, demografischer Wandel und Fertilitaet. In: *WissenschaftlicherBeiratfuerFamilienfragenbeim Bundesministerium fuer Familie, Senioren, Frauen und Jugend* (eds.), Familie, Wissenschaft, Politik. Ein Kompendium der Familienpolitik, Wuerzburg: Ergon,S. 139-146
- Downs, M. F. (2008). Good parenting ups kids' mental skills. Available at:
[http:// www.webmd.com/parenting/news/20080215/ parenting-skills-up-kids-mental-skills](http://www.webmd.com/parenting/news/20080215/parenting-skills-up-kids-mental-skills)
- Drieschner, E (2007). *Erziehungsziel Selbststaendigkeit, Grundlagen, Theorien und Probleme eines Leitbildes der Paedagogik*, Wiesbaden: VS Verlag fuer Wissenschaften
- Elder, G. H. (1962). Structural Variations in the Child Rearing Relationship, in: *Sociometry*, 25, P. 241-262
- Elmar, D (2007). *Erziehungsziel, „Selbststaendigkeit“, Grundlagen, Theorien und Probleme eines Leitbildesder Pädagogik*, Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften
- Gardner, F. (2000). Methodological issues in the direct observation of parentchild interaction: Do observational findings reflect the natural behavior of participants? *Clinical Child and Family Psychology Review*, 3 ,3, P.185-198
- Gerard, A. B. (1994). *Parent-Child Relationship Inventory (PCRI) Manual*. Los Angeles: WPS
- Grusec, J. E., &Goodnow, J. J. (1994). Impact of parental discipline methods on the child's internalization of values: A reconceptualization of current points of view, *DevelopmentalPsychology*, 30, 4-19.
- Gudjons, Herbert (1999) *Paedagogisches Grundwissen*, 6, Ueberarbeitete Auflage, Bad Heilbrunn: Klinkhardt
- Heckhausen, J & Heckhausen, H (2010). *Motivation und Handeln*, Berlin: Springer.

- Keller, H (2011). *Kinderalltag, Kulturen der Kindheit und ihre Bedeutung fuer Bindung, Bildung und Erziehung*, Berlin: Springer
- Klaus Schneewind (1983), *Konsequenzen der Elternschaft, Psychologie in Erziehung und Unterricht*, Band 30, S. 161–172
- Koehne, C. I (2003). *Familiale Strukturen und Erziehungsziele zu Beginn des 21. Jahrhundert*, Duisburg-Essen: Universitaetsverlag
- Kristeller, P.O. (1974). *Humanismus und Renaissance*, Renate Schweyen-Ott(trans.), Band I. und II, Muenchen: W. Fink
- Kuczynski, L. (Ed.). (2003). *Handbook of dynamics in parent-child relations*, London: Sage
- Lewis, M. (1997). *Altering fate: Why the past does not predict the future*. New York: Guilford
- Losh-Hasselbart, S. (1987). The development of gender roles. In M. B. Sussman and S. Steinmetz (Eds.), *Handbook of marriage and family* P. 535–563, New York: Plenum
- McBride, B. A., and Rane, T. R. (1997). Role identity, role investments, and paternal involvement: Implications for parenting programs for men, *Early Childhood Research Quarterly*, 12,P. 173–197
- Maccoby, E. E., and Martin, J. A. (1983). Socialization in the context of the family: Parent–child interaction. In P. H. Mussen and E. M. Hetherington, *Handbook of child psychology*, 4, P. 1–102 , New York: Wiley
- Matsumoto, D (2009). *The Cambridge Dictionary of Psychology*, New York: Cambridge University Press
- Myers, D. G. (2008). *Psychologie, zweiterweiterte und aktualisierte Auflage*, Heidelberg: Springer MedizinVerlag Nunner - Winkler, G (1991). Ende des Individuums oder autonomes Subjekt? In: Helsper, Werner (Hrsg.), *JugendzwischenModerne und Postmoderne*. Opladen: Leske&Budrich, S. 113-130
- Precht, R. David (2010). *Die Kunst kein Egoist zusein, warum wir gerne gut seien wollen*, Muenchen: GoldmannVerlag
- Quaderer, Daniel Meier, Günther (2003). *Woerter des Jahres von 1970 - 2003.*,Schaan: AlpenlandVerlag AG.
- Remley, A. (1988).From obedience to independence, *Psychology Today*,October, P. 56–59

- Resch, F. (2001). Der EinflussgesellschaftlicherRahmenbedingungen auf die kindlicheEntwicklung. In K. Gebauer& G. Huether (Hrsg.), *Kinder brauchenWurzeln* ,S. 90-106,,Duesseldorf: Walter
- Roberts, M. W. (2001). Clinic observations of structured parent-child interaction designed to evaluate externalizing disorders, *Psychological Assessment*, 13 ,1,P. 46-58
- Schaefer, Earl S. (1959). A circumplex model for maternal behavior, *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 59, P. 241-246
- Schneewind, K.A. (2002c). Freiheit in Grenzen. Wegezueinerwachstumsorientierten Erziehung. In H.-G. Kruesselberg & H. Reichmann (Hrsg.), *ZukunftsperspektiveFamilie und Wirtschaft* (S. 213-262),Grafchaft: VektorVerlag
- Sigelman, C. K., & Rider, E. A. (2009). *Life-span human development*. Wadsworth: Cengage Learning.
- Staedtler, T (2003).*Lexikon der Psychologie*, Stuttgart: Alfred KroenerVerlag
- Stapf, K. H., Herrmann, T., Stapf, A. &Stäcker, K. H. (1972). *Psychologie des elterlichenErziehungsstils*, Bern: KlettVerlag
- Steinberg, L., Lamborn, S. D., Darling, N., Mounts, N. S., &Dornbusch, S. M. (1994), Over-time changes in adjustment and competence among adolescents from authoritative, authoritarian, indulgent, and neglectful families. *Child Development*, 65 ,3,P. 754- 770
- Stevens, C., & Neville, H. (2008). Parental intervention boosts education of kids at high risk of failure. Available at:<http://pmr.uregon.edu>
- Tausch, R & Tausch, A.M (1973), *Erziehungspsychologie: PsychologischeProzesse in Erziehung und Unterricht*, Göttingen: Hogrefe
- Vowinkel, E (1923).*PädagogischeTypenlehre*, München: Rösl& Co
- Weiss, L. H., & Schwarz, J. C (1996). The relationship between parenting types and older adolescent's personality, academic achievement, adjustment and substance Use, *Child Development*, 67, P. 2101-2114